

روایت «فَصِيحُ الْمُلْكِ» از آثار «أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ»:
گامی قدیم و قویم در طریق تصحیح کلیات سعدی شیرازی

جويا جهانبخش
پژوهشگر و مصحح

چکیده:

سعدی شاعر سترگ و بلند آوازه نامی ایران است که سخنوری بی‌بدیلش چنان از مقبولیت عام برخوردار است که بسیاری از خواص و عوام عمر بی‌بدیل را در سر کار او و خواندن و فهم کردن اشعار و آثار ماندگارش صرف نموده‌اند. این امر را می‌توان به وضوح در ضبط و شرح و ترویج میراث سعدی به دست نخبگان اقلیم فارسی زبان بازیافت؛ از این شمار، یکی پرداختن ادیبان «اقلیم پارس» به آثار اوست که به همکاری در تصحیح کلیات سعدی و به اشراف شاعر شیرازی «شوریده» صورت گرفته است. در این مقاله کوشیده شده تا به معرفی ویژگی‌های این اثر پرداخته شود. **کلید واژه:** سعدی شیرازی، کلیات سعدی، شوریده شیرازی.

تمهید

هر متاعی ز معدنی خیزد شکر از مصر و سعدی از شیراز^۱
سعدی را «أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ» خوانده‌اند و هرچند در چنین تَلْقِیب‌ها چنان سَنَجَه‌هایی به کار نمی‌رود که قطعیتی به بار تواند آورد، این تَلْقِیبِ کم و بیش اِغْرَاقِ آمیز، قبول عام

یافته است؛ زیرا که اگر تعیین بی‌گفتگوی شیواترین سخنور فارسی‌زبان مُتَعَدِّر باشد - که هست - بی‌شبهه یکی از آن سه چهار تن که انگشتِ اِشَارَتِ عِيارِ سَنجَان و سخن‌شناسان، از برای تعیین شیواترین، در میان نام و نشان ایشان گردان و حیران خواهد شد، همانا شیخ شیرین‌سخن شیراز، سعدی است.

به فرمودهٔ علامهٔ زنده‌یاد شیرازی‌نژاد، استاد جلال‌الدین هُمائی اصفهانی، «برای تشخیص مقام و مرتبهٔ شعرا و نویسندگان دو راه بیشتر نیست: یکی، نفوذ کلمه و قبول عامه و دیگر، پسند خواص و دانشمندان و این هر دو جهت به تمام معنی در سعدی جمع است.»^۲

پس نابیوسیده نیست که سخنوری بدین پایه از مقبولیت را صیرفیان بازار کلمه و کلام از دیرباز گرامی داشته و عمر بی‌بدیل را در سرکار او و خواندن و فهم کردن اشعار و آثار ماندگارش کرده باشند.

نه تنها کثرت حیرت‌انگیز دستنوشته‌های آثار سعدی نشان این اهتمام و اقبال و عنایت بی‌فتور است، کارهای مهم و ارجمندی که در ضبط و شرح و انتخاب و ترویج میراث سعدی به دست نخبگان اقلیم فارسی زبان صورت گرفته است، از جدیت فرهیختگان و فرهنگمداران در این باب حکایت می‌کند.

از این شمار، یکی دستیاری شماری از ادیبان «اقلیم پارس» است به همکاری و همگامی و همدستی در تصحیح کلیات سعدی که به اشراف شاعر نامور شیرازی، شوریده، ملقب به «فصیح‌الملک»، صورت گرفته است و مثالی است از بذل همت برای تصحیح عالمانهٔ یک متن کرامند ادبی در عصر چاپ سنگی.

کلیات سعدی مذکور که به نام «تصحیح شوریده» باز شناخته می‌شود، پس از چاپ سنگی نخست آن که به سال ۱۳۲۷ ه.ق. در «مطبع مظفری» بمبئی صورت گرفته،^۳ باز هم در ایران افست و نشر گردیده است و از جمله اخیراً از سوی «انتشارات ادیب مصطفوی» شیراز به طرز هنرمندانه‌ای بازچاپ شده (که همین نسخه مورد مراجعه ماست).^۴

با آنکه این چاپ سنگی چند بار نشر و تکثیر گردیده است^۵ و با آنکه مورد استفادهٔ برخی از طابعان آثار شیخ نیز بوده است،^۶ تا آنجا که من فحص کرده‌ام (و البته ادعای

استقصای تام ندارم و نمی‌توانم داشت)، هنوز خود این تصحیح قدیم کَلِّیَاتِ سَعْدِی و گام قویم پیشینیان ما در طریق تصحیح متون فارسی مورد بررسی و اعتنایی شایسته و توجهی سزاوار و علی‌جده واقع نشده است.

اگر این گفتار و آنچه در معرفی مصحح متن و متن مصحح او در بردارد، جویندگان فرهنگ ایرانی و معارف اسلامی را برای کندوکاو بیشتر در این زمینه شوقی بیفزاید، نگارنده، خود را در عرضه داشت این «جهد المقل» سرفراز می‌بیند.

تصحیح کَلِّیَاتِ سَعْدِی و گزارش

میرزا محمود ادیب مصطفوی از آن

از آثار ادبی تصحیح شده بر وفق نظر شوریده شیرازی، کَلِّیَاتِ سَعْدِی است^۷ که اگرچه همه آن به تصحیح سخن‌سرای تیره‌چشم فارس نرسیده است، به نام «تصحیح شوریده» اشتهار یافته و اینقدر هست که بخش عمده آن را انجمنی از ادیبان فارس در محفل خود بر وی عرضه می‌داشته و اختلاف نسخ را مدنظر قرار می‌داده و سرانجام بر طبق رای و تصویب او ضبط و ثبت می‌کرده‌اند.

نسخه این کَلِّیَاتِ به خط مرحوم میرزا محمود ادیب مصطفوی کتابت شده و برای چاپ مهیا گردیده و در همان روزگار در بمبئی به چاپ سنگی رسیده است.

مرحوم میرزا محمود ادیب مصطفوی شیرازی، از ادیبان و خوشنویسان نامی شیراز در روزگاران اخیر در شمار است.^۸

به تعبیر زنده‌یاد محمدحسین رکن‌زاده آدمیت «در خط نسخ تعلیق شیوه شیرینی داشت و بسیار خوش می‌نوشت. کتاب‌های دبستان الفرصه، بحورالاحان که از مؤلفات میرزا نصیرالدین فرصت شیرازی است و در بمبئی چاپ شده، همچنین کَلِّیَاتِ سَعْدِی تصحیح شوریده، به قلم او کتابت شده است.»^۹

میرزا محمود ادیب مصطفوی، یا به تعبیر خود شوریده: «جناب اربیب لیبیب، آقای میرزا محمود ادیب»^{۱۰} بسیار دلبسته و ارادتمند فصیح‌الملک بوده است. ارتباط او با شاعر تیره‌چشم شیرازی هم فراتر از ارتباط یک کاتب دیوان سعدی بوده و این، هم از

نامه شوریده، به مدیر مجله *ایران‌شهر* (حسین کاظم‌زاده)^{۱۱} و هم از تعبیر دیگرانی که میرزا محمود را به مثابت «منشی خوشنویس» شوریده^{۱۲} یاد کرده‌اند، هویدا است. خوشبختانه این میرزا محمود ادیب مصطفوی یک «دیباچه»^{۱۳} مبسوط - یا به تعبیر خودش: «تقریظ» - بر چاپ سنگی مزبور نوشته است و در آن چون و چند شکلگیری این تصحیح و حدود و ثغور کارشان و منهجی را که در کار پیش گرفته بوده‌اند، توضیح داده است و نمونه‌هایی از تصحیحاتی که صورت داده‌اند، ارائه کرده؛ چیزی شبیه به آنچه امروزه تحت عنوان «مقدمه مصحح» در آغاز متن‌های مُصَحَّح قرار می‌گیرد و البته در سنت چاپ سنگی چندان شایع و متداول نبوده است. نگارنده را دریغ آمد که خوانندگان این مقال از تفصیل گزارش ادیب مصطفوی درباره تصحیح کلیات سعدی بهره نیابند؛ لذا متن کامل آن را - که خود از اسناد صناعت نقد و تصحیح متون در ایران به شمار می‌رود - در اینجا، با پاره‌ای حواشی و توضیحات از نظر جویندگان این‌گونه معانی می‌گذرانم:

[دیباچه/ گزارش‌نامه ادیب مصطفوی:]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْمَحْمُودِ وَ مَالِكِ الْمَعْبُودِ.

و بعد، چنین گوید ابن علی نقی شیرازی، محمود - حَشْرَهُ اللَّهُ مَعَ أَوْلِيَائِهِ فِي دَارِ الْخُلُودِ - که: اکنون که شمار سال هجری نبوی - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - به هزار و سیصد و بیست و هفت رسیده، با آنکه میل اُبنایِ زمان به کتب شعر و ادبیه این اوقات کم است و تابش قدر اهل هنر که چون بدری بود در کمال نقصان، باز این بنده را همچنان از پژوهش نظم و نثر میل نمی‌کاست و از نگارش سخن دری و دواوین اساتید شعر شوق کم نمی‌گشت تا روزی که در انجمنی دلفروز شرفاندوز حضور جمعی از ارباب بینش و اصحاب دانش شده انجمنی به فنون اهل فضل مشحون و محضری به اساتید علم و ادب محشو، محفلی که از طراوت از باغ مینو سبق همی بُرد و مجلسی که از روشنی به چرخ مینا دق همی زد،^{۱۳}

ارم آرام دل نهادشِ نام خوانده مینوش چرخ مینافام^{۱۴}

و مَجْلِسِ الْأَنْسِ مَحْفُوفٌ بِأَحْرَارِ^{۱۵}

نحاریری که هریک به مزیتِ فضلِ روحِ صاحب‌بنِ عباد را بیغاره^{۱۶} فرستاده و آسانیدی که هر تن به جزالتِ شعر و فصاحتِ بیانِ روانِ سبحانِ وائل را تشنیعِ گفتی، حکیمانی که به یکِ اشارتِ اعلای^{۱۷} علوم را شفا دادندی و ادیبانی که به یکِ نظره معضلاتِ مَطْوَل را مختصر داشتندی، انشادِ ناظمانِ شعر از شعری^{۱۸} همی گذشت و انشاءِ ناسجانِ نثر به نثر^{۱۸} همی رسید، به ویژه که مُطَرَّر بود آن محفل به وجودِ ادیبِ اریب استادِ سخن‌گستر، بل مُفَلِّقِ سخن‌آفرین، ضریری که چراغِ روشن‌ضمیران است و بی‌دیده‌ای که مقصدِ بصیران،

لَوْ قُلْتُ: أَفْضَلُ أَهْلِ الْعَصْرِ قَاطِبَةٌ وَ أَشْعَرُ النَّاسِ لَمْ أُغَدِّ مِنَ الْفَجْرَةِ

الفاضل النحریر و الحکیم المنطیق، حاج میرزا محمدتقی فصیح‌الملک المتخلص به: شوریده، هر عقده‌ای که حاضران را در سخن بود به سرانگشتِ فکرِ بکرِ وی گشوده می‌شد و چهره هر شاهدِ معنی که در نقابِ اختفای کلام بود، به تَنَسُّم^{۱۹} خیال او نموده می‌گشت؛ استادانِ سخن همه به استادی‌اش متحد‌اللسان و مسلّمانِ علمِ کلام^{۲۰} همه به مسلمی او متفق‌البیان:

فَالنَّثْرُ مِثْلُ ابْتِسَامِ الرَّوْضِ عَنِ زُهْرٍ^{۲۱} وَالنَّظْمُ يَحْكِي جِمانَ الْبَحْرِ أَوْ دُرِّ

بالجمله^{۲۲} در اثناء مکالمات و مباحثات یکی از حاضران این غزلِ شیخِ مصلح‌الدین سعدی - قُدْسِ رُوحُهُ الْعَزِيزِ - را از طَبِیَّاتِ خواندن گرفت:

«از هرچه می‌رود سخنِ دوست خوش‌ترست»^{۲۳} تا بدین شعر که:

گیسوتِ عنبرینه و گردن تمامِ عودِ معشوقِ خویروی چه محتاجِ زیورست؟!؟

مدققانِ لختی در معنی این شعر فرورفته که تشبیهِ گردن به «عود» یعنی چه؟! رنگِ عود که به سیاهی مثل و به تیرگی سَمَر است با گردنِ معشوق که بایست او را به سپیدی و روشنی ستود، چه مناسبت دارد؟! حاضران کشفِ این معنی را از استادِ أجل شوریده فصیح‌الملک خواستار شدند. فرمود: همانا که این شعر به تحریفِ کتّاب و امتدادِ آیام از جامهٔ صحتِ عاری و از حلیهٔ أسلوبِ عاطل مانده. آنچه به نظر می‌رسد شعر این بوده که:

گیسوت عنبرینه گردن تمام بود معشوقِ خوبروی چه محتاجِ زیورست؟^{۲۴}

اگرچند حاضران را در تصدیق بدین معنی جای تأمل نماید و مباحثان را دغدغه تشکیک نه، لیکن باز از حضرت فصاحت به جمع تعدد کتب و نسخ مختلف اشارت رفت تا نسخه‌ای در نهایت اندراس آوردند؛ این شعر همچنان که حضرت استادی فرموده بودند، معاینه دیده شد. عقول را از آن دقت نظر و جودت فکر شگفتی زیادت شد. چون کار انجمن بدینجا کشید، حاضران، بخاصه بنده بی‌بضاعت، محمود، از حضرتش خواستار شدیم و استدعا کردیم که چه می‌شد که همت مولائی چندی بر تصحیح اشعار شیخ سعدی - علیه‌الرحمه - مقصور می‌شد، بلکه^{۲۵} بنیاد این کتاب‌های خراب بر پای‌بستی صحیح استوار می‌آمد؛ چه نام کلیات شیخ سعدی - علیه‌الرحمه - دو رویه رُبع مسکون را پُر کرده و صیت این کتاب مستطاب از فرنگستان و ترکستان و روم و روس گذشته؛ از این همه نسخ مؤلفین و دفاتر شعرا که در اخلاق و تواریخ و نثر و نظم و چامه و چکامه^{۲۶} و نسیب و تشبیب و اندرز و مواعظ و حکایات و امثله و حکمت و لطایف نگارش یافته، هیچ نسخه‌ای بدین نفاست و هیچ دیوانی بدین جزالت و تمامی نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده؛ باغ نثر فصحا پیش گلستانش خارستانی است^{۲۷} و خطه نظم شعرا در تلوی بوستان اقلیم مثالش شارستانی.^{۲۸} قصاید پارسی و تازی‌اش را در هر نظره طراواتی تازه است و مقطعات و مثنویات و رباعیاتش را در هر لحظه حلاوتی بی‌اندازه. از طیب طیباتش مشام جان معطر و از چراغ بدیع بدایعش کلبه فاضلان منور. خواتیمش نسخه اهل سخن را ختم کرده و غزلیات قدیمش دواوین قدما را نسخ. الحق دریغ باشد که چنین مجموعه‌ای مغلوط و چنین املوحه‌ای^{۲۹} غیر مربوط ماند. آن جناب، اگرچه به پریشانی اوقات و تشتت خیالات اظهار تعذری فرمود، اما آخر به إلحاح دوستان و تأکید مبالغه اهل بلاغت امتثال این استدعا و قبول تصحیح این کتاب عزیز را به شروطی چند تلقی^{۳۰} فرموده: شرط اول اینکه تا سی جلد کتاب از خطی و چاپی به نسخ مختلف در خدمتش حاضر آورند. شرط دیگر اینکه چند تن از اصحاب خبرت و ارباب سوق سخن و ذوق مشرب نیز حاضر باشند. شرط دیگر این که این بنده بزه‌کار^{۳۱} به خط خود استنساخ این نسخه میمون را متعهد باشم. همگان این شرایط را به جان پذیرفته انگشت قبول بر

دیدگان بنهادیم. در هفته‌ای سه روز انجمن تصحیح تشکیل می‌یافت و هر جا کتاب کهنه‌خطی یا چاپی نشان می‌دادند، یا بر سبیل عاریت یا ابتیاع به هر نوع که بوده حاضر می‌ساختیم تا تقریباً مَوَازِی سی جلد کتاب کَلِّیَاتِ سَعْدِی متراکم شد و جمعی از نقادان نیز متهاجم. به تصحیح مبادرت رفت. روزی در عین تصحیح اشعار از بس مصارع مختلف که به جای یکدیگر نوشته شده بود و از بس شینهای ضمیر که افتاده و از بس واوهای عاطفه که از میان کلام ترک شده و تاهای خطاب که از صدر کلام افتاده و شعرهای ترک شده از غزلیات و غیره و ضمائر مغلوط مصارع عربی دیده شد، از صبحِ اِلَیْ عصر ما را تصحیح یک ورق از کتاب دست نداد؛ مولانا در این معنی مَثَلِی زده، فرمود: می‌ترسم چون قیامت برپا شود چنگیز خونریز را برای عقاب حاضر کنند و کاتبان بی‌وقوف غلط‌نویس را نیز موقوف دارند، کاتبان به جرم تحریف و عدم ربط از چنگیز مُعَاقِب‌تر باشند، چه چنگیز کُشَندهٔ اُجسام بوده و این کُتَبهٔ بی‌وقوف کُشَندهٔ روح معنی‌اند! بالجمله اغلاطی که از طَبِیَّات تصحیح شد شاید از هزار بیش است. چند شعر مخصوص آن محض استحضارِ مَتَّبَعانِ معنی در خاتمهٔ این تقریظ درج نموده، از بدایع نیز چند لَخت نگارش و از خواتیم نیز به قدر میسور ثبت افتاد و نیز از غزلیات قدیم و مَقْطَعات و رباعیات و گلستان و هم‌قدری از بوستان توضیح شد. اگر کسی را اندک ربطی در معنی سخن و فی‌الجمله مهارتی در اُسلوب شعر باشد، در این کتاب تأمل کند و این کتاب را با سایر کتب به میزان انصاف بسنجد، خواهد دانست که از زمان شیخ - علیه‌الرحمه - که این کتاب سمت تدوین یافته تاکنون هیچ‌وقت کتاب به این صحت و سلامت نبوده، چنان‌که از این چند غلط مخصوص که نگارش می‌رود، مکشوف خواهد شد و سایر اغلاط که اِطْناَب و تطویل داشت به تأمل در خود کتاب حواله می‌رود.

و نیز مخفی نماناد چندی نمانده بود که این کتاب من البدو اِلَی الختم به حلیهٔ تصحیح آراسته شود در تصحیح بوستان بودیم که میانهٔ دوستان تفریق گردید؛ به واسطهٔ ارتفاع^{۳۲} آوازهٔ مشروطیت و فساد زمرهٔ مشروطه‌خواه و قائلین استبداد، انقلابی سخت پدید آمد تا به مثابه‌ای که کسی را به تصحیح امور زندگانی و حفظ مال و جان امکان نماند، تا به تصحیح شعر و معانی چه رسد؟! لاجرم امکان تصحیح قلیلی از این کتاب

دست نداد. أمّا عمده کتاب که کَلْبِيَّةُ غَزَالِيَّاتِ و گلستان و قدری از بوستان و مقطعات و رباعیات باشد که بیشتر مطرحِ اَنْظَارِ اَهْلِ ذوق و مشرب و پژوهندگانِ اخلاق و حکمت است، شرفِ تصحیح یافته. با وجود این حضرتِ استادی وعده کرد که اگر این روزگاری که از شبِ هجران سیاه‌تر است، به صباَحِ اَمْنِيَّتِ روشن شود و این دورانی که از زُلْفِ بُتَانِ آشفته‌تر به نظامِ جمعِيَّتِ پیوندد و این حیاتِ عارِيتِ برقرار ماند، باز هم به تصحیحِ شَرِيْمَةُ قَلِيلِي که از این کتابِ مستطاب مانده، مبادرت نماید.

و نیز بر پژوهندگانِ سخن مبرهن باد که: قریبِ هزار شعر که در نسخِ مختلف دیده شد که بعضی از کتبِ فاقد آن بود و برخی دارا، در این نسخه ثبت افتاد و این نیز موقوف به امتحانست.

و دیگر آنکه هر شعرِ غلطی که در نسخهٔ دیگر صحیح آن دیده نشد، به جای خود گذارده به هیچ‌گونه در آن تصرفی نرفت. شعری که از حیثِ قافیهِ غلط بود، ولو اگر همان سی نسخهٔ حاضر دیده می‌شد قبول نمی‌فرمود اِلَّا قافیهِ را همان‌طور که به نظرِ شیخ - علیه‌الرَّحْمَه - گذشته بر تقاضایِ طبع به نظرش می‌رسید و ثبت می‌شد چنانکه از این اَغْلَاطِ قافیهِ‌ای در موضعِ خود درج خواهد شد و اگر کسی را اندک ربطِ قافیهِ‌شناسی باشد و گوش به تضریبِ حاسدی و تکذیبِ بی‌وقوفی - چنانکه شیمهٔ اهلِ این زمان است - فرا ندارد، تصدیق خواهد کرد.

و دیگر آنکه اگر شعری بر دو صورت دیده شده که هر دو صورت صحیح بوده نیز متعَرِّضِ نشده‌اند. مثلاً: بیا که فصلِ بهارست تا من و تو به هم/ به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را؛^{۳۲} یا: به دیگران نگذاریم باغ و صحرا را.^{۳۴ ۳۵} یا این شعر: تو ای توانگرِ حسن از غنایِ درویشان؛ یا: عنایِ درویشان. «غنا» که به حق به جای خود درست است. «عنا» هم نیز به یک معنی درست می‌آید.^{۳۶} یا این شعر که: تو را در بوستان باید که پیشِ سرو نشینی؛ یا: بنشینی؛ که تابِ هر دو معنی را دارد.^{۳۷} یا این شعر: عشق از دلِ سعدی به ملامت نتوان بُرد؛ یا: بتوان بُرد/ گر رنگ توان بُرد به آب از رُخِ هندو.^{۳۸} و در مثالِ این اشعار چندین کَرَّت بوده و دیده‌ام دو فرقه شرطها کرده و نذرها بسته‌اند که موکول به تصدیقِ آن جناب باشد، حکم به صحَّتِ هر دو وجه کرده‌اند.

اکنون در خاتمه این تفریظ در نگارش چند غلط فاحش شروع همی‌رود:

گلستان: چون نثر بوده و تاب تصرف کاتبان بیوقوف بیشتر از نظم داشته، لاجرم کمتر عبارت صحیح که از گفتار شیخ - علیه‌الرحمه - باشد، باقی مانده از تحریف کتاب تغییر کلی بدان راه یافته. مثلاً مثل حکایتی که در باب عشق فرموده: پارسائی را دیدم به محبت شخصی گرفتار.^{۳۹} در نسخه‌ای دیده شد: پارسائی را شنیدم به محبت شخصی گرفتار. حال «شنیدم» و «دیدم» معلومست که وزن نثر را مثل شعر به هم نمی‌زند. یا: چندان که ملامت دیدی و غرامت کشیدی؛^{۴۰} یا: دید و کشید، نیز خلاف أسلوب نیست.

یا این‌که: قاضی همدان را حکایت کنند که با نعلبند پسری سر خوش داشت یا: سرخوش بود.^{۴۱}

یا مثلاً: فلان به مجلس اندر آمد، یا به محفل داخل شد، یا برهمگان وارد گشت.

چون از این قبیل تغییرات فتوری به معنی راه نمی‌یابد، اینست که کتاب هرچه خواسته‌اند، نوشته، چنانکه دیده شد که از سی کتاب دو حکایت دیده نشده که از تحریف مصون مانده باشد. حتی‌المقدور هر عبارتی نثرأ شاعرانه می‌نمود، نه منشیانه، بخاصه اینکه به طرز عبارات شیخ نزدیک بود، همان از کتاب خطی یا چاپی اختیار شد.

یکی از غلط‌های نظم گلستان که معروف و مایه‌النزاع است، اینست: دو چیز طیره عقلست دم فروبستن؛^{۴۲} که در غالب نسخ به تالی فوقانی نوشته‌اند که از تیرگی گرفته و هیچ معنی ندارد. همان طیره به طا صحیح است که به معنی سبکی و خفت عقل است.

دیگر از غلط‌های فاحش که تمام کتاب به خطا رفته‌اند، اینست: گرچه شاطر بود خروس به جنگ / نزید پیش باز روئین‌چنگ.^{۴۳} کاتبان «نزند» نوشته‌اند^{۴۴} و خطاست. «روئین‌چنگ» صفت باید باشد، چه «چنگ» را اگر به خروس منسوب دارند، «باز روئین» می‌ماند، معنی ندارد.^{۴۵}

و دیگر از اغلاط اغلب نوشته‌اند: گویی رگ جان می‌گسلد نغمه سازش. چون مصراع مطبوع بوده کاتب که از علم بحور عاریست مصراع ثانی را ملحوظ نداشته که: ناخوش‌تر از آوازه مرگ پدر آوازش.^{۴۶} به هرحال مصراع صحیح اینست: گویی رگ جان می‌گسلد نغمه سازش.^{۴۷}

و دیگر از أغلاطِ فاحش، بل أفحشِ گلستان اینست: همراه اگر شتاب کند همره تو نیست/ دل بر کسی میند که دلبسته تو نیست.^{۴۸} دو «نیست» با هم قافیه کردن درست نیست، مگر ردیف باشد و ماقبلِ ردیف قافیه. پس شعر این بوده: همراه اگر شتاب کند در سفر بایست/ دل در کسی میند که دلبسته تو نیست.^{۴۹} فی المثل در هزار نسخه هم، بر طریقِ اول، شعر دیده شود، مردود است.

و دیگر از أغلاطِ مشهور این شعر است: یا معشر الخَلآن قولوا للمعانی/ لست تدری ما بقلب الموجعی.^{۵۰} «قولوا للمعافی» صحیح است، نه «معانی»؛ و «معافی»^{۵۱} مدرج^{۵۲} است.^{۵۳}

و دیگر از أغلاطِ مشهور حکایتِ دروازه کاشغر است، در شعر «بلیت بنحوی یصول مغاضبا» شعر دوم را غالب کتب «علی جر زید لیس یرفع راسه»^{۵۴} نوشته اند و حال اینکه «علی جر ذیل» درست است. «زید» در اینجا هیچ معنی ندارد. چه، «علی جر ذیل»^{۵۵} مقصود کشیدن دامن بوده که با «علی جر» ایهام کرده.

دیگر از أغلاطِ فاحش این قطعه است: مگر ملائکه بر آسمان وگرنه بشر/ به حسن صورت او بر زمین نخواهد بود؛^{۵۶} تا می رسد به اینکه «آدمی نخواهد بود».^{۵۷} معلوم است در این صورت «زمین» غلط است و «زمی» درست؛ چه «زمی» مخفف زمین است و با «آدمی» قافیه اش درست است.

مابقی أغلاطِ گلستان محضِ إطنابِ نگارش نرفت. بقیه موقوف به مطالعه تمام گلستان است.

بوسنان: در أثناء تقریظِ اشارتی رفت که به تصحیحِ أغلاطِ تمام آن توفیق نیافت. أغلاطِ مخصوصی که در نیمه اول آن تصحیح شده این است: «اگر زبردستی بیفتد چو^{۵۸} خاست/ زبردست افتاده مردِ خداست». البته در مصراعِ نخست «چه خاست» غلط است. صحیح اینست: «اگر زبردستی بیفتد سزاست/ زبردست افتاده مردِ خداست».^{۵۹}

دیگر: «چو در آستانِ ملک سر نهاد/ ستایش کنان دست بر سر نهاد».^{۶۰} اگر در تمام کتب چنین ثبت باشد، همه مردود است؛ چه، «سر» با «سر» در این شعر قافیه نیست. مصراعِ ثانی اینست: «ستایش کنان دست بر سر نهاد».^{۶۱}

دیگر از غلط‌های فاحش بوستان این است: «به تربت سپردندش از تاجگاه/ نه جای نشستن، نه آرامگاه».^{۶۲} شعر این بوده: «به تربت سپردندش از تاجگاه/ نه جای نشست است آماجگاه».^{۶۳}

بقیة أغلاط موقوف به ملاحظه در بوستان است.

طیبات: «أکبر و أعظم خدای عالم و آدم/ صورتِ خوب آفرید^{۶۴} و سیرتِ زیبا»^{۶۵} چون شیخ - علیه‌الرحمه - حمد و صفتِ حق - جلُّ أسْمُهُ - را بر أسماء مترادفی کرده که همه إفاده فاعلیت دارند، چنانکه گفته است:

«صانع و پروردگار وحی و توانا / اکبر و أعظم خدای عالم و آدم»، پس اینجا باید «صورتِ خوب آفرین و سیرتِ زیبا» باشد چنانکه در یک دو کتابِ خطی نیز دیده شد.^{۶۶}

دیگر در غزل: «ای نفسِ خرم بادِ صبا» سه غلط دیده شد. یک غلطِ مخصوص آن ایراد می‌شود؛ این‌ست: «بر سرِ خشم است هنوز آن حریف/ یا سخنی می‌رود اندر قفا»، اینجا به جای «قفا»، «صفا»ست؛ چه، گذشته از این‌که «قفا» در اینجا معنی ندارد، تکرارِ قافیه می‌شود. دو غلطِ دیگر موقوف به مطالعه است.^{۶۷}

دیگر: «جرمی نکرده‌ام که عقوبت کند و لیک/ مردم به شرع می‌کُشد این ترک مستِ ما».^{۶۸} مصراع صحیح این‌ست که: «مردم به شرع می‌نکشد ترک مستِ ما».^{۶۹}

دیگر: «تا نپنداری شرابی گفتمت/ خانه آبادان و عقل از وی خراب».^{۷۰} مصراعِ ثانی درستش این‌ست: «خانه آبادِ عقل از وی خراب».

و دیگر در شعر: «گنه نبود و عبادت نبود بر سرِ خلق/ نوشته بود که این مقبل است و آن مردود»^{۷۱} دانستنِ این^{۷۲} غلط موقوف به دانستنِ مبحثِ دال و ذال است که مطرحِ عالمانِ علمِ قافیه است؛ چه «خوشنود» و «افزود» و «فرمود» إلی آخرِ مقطع به ذالِ عجمیند، لاجرم با مردود که دالِ عربی‌ست قافیه نگردند. پس شعر این‌ست: «گنه نبود و عبادت نبود بر سرِ خلق/ نوشته بود که این ناجی است و آن مأخود».^{۷۳}

شگفت‌تر این‌که کاتبی مسکین که مُمیزِ دال و ذال نبوده در کتابی دیده شد که «ناجی» و «مأخود» را که درست بوده تراشیده «مقبل» و «مردود» به جای آن نوشته. البته به نظرِ جاهل «مقبل» و «مردود» زیباتر می‌آید!^{۷۴}

دیگر: «گفتم که طاووسی^{۷۵} مگر عضوی ز عضوت خوب‌تر/ می‌بینمت چون نیشکر شیرینی از سر تا قَدَم». ^{۷۶} لَفْظِ طَاوُوسٍ^{۷۷} در این شعرِ اِلَّا به معنی بَعِيدِ بِلِ اَبْعَدِ درست نمی‌آید. پس شعر این‌ست: «گفتم که تا بوسم مگر عضوی ز عضوت خوب‌تر». در کتابِ خَطِّی نیز دیده شد.^{۷۸}

و دیگر: «بر خوانِ تو این شکر که می‌بینم/ بی‌فایده است مگس که می‌رانی» هیچ شک نیست که «بی‌فایده است» در این موقع غلط است. مصراعِ درست این‌ست: بی‌فایده این مگس که می‌رانی.^{۷۹}

بَقِيَّةُ أَغْلَاطِ طَيِّبَاتٍ نیز موقوف به مطالعه است.

بدایع: در حمدی که به تازی منظوم داشته: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلِيٌّ» تا شعرِ پنجم «طوبی لطالبه بغیا لتارکه/ بعداً لمتَّخِذِ مِنْ دُونِهِ بَدَلًا».^{۸۰} مصراعِ صحیح این‌ست: «طوبی لتارکه تعسًا لتارکه».^{۸۱} این دو «تارک» در این مصراع از اَضْدَادند که هم به معنای ترک‌کننده و هم برخلاف آمده.^{۸۲}

یکی از غلط‌هایِ فاحش این‌ست: «در چمن سرو ستاده است و صنوبر خاموش/ که اگر قامتِ زیبا بنمایی نچمند».^{۸۳} شعرِ درست این‌ست: «که اگر قامتِ زیبا بچمانی بچمند» یعنی: سرو و صنوبر از برای تعظیم خم شوند.^{۸۴}

دیگر: «مرده از خاک لحد رقص‌کنان برخیزد/ گر تو بالایِ عظامش گذری حیّ قدیم».^{۸۵} صحیحِ مصراعِ ثانی این است: «گر تو بالایِ عظامش گذری و هی رمیم»؛^{۸۶} که «هی» ضمیرِ مؤنث است.

دیگر: «بر آنم گر تو باز آیی که در پایت کنم - یا: کشم - جانی» تا بدین شعر: «دریغا عهد آسانی که قدرِ آن ندانستم/ بدانی قدرِ وصلِ آنکه که در هجران فرومانی».^{۸۷} در هجران فرومانی» غلطِ سختی است چه تمامِ قوافیِ این غزل به یاء نکره‌اند یای «فرومانی»^{۸۷} یایِ مَخَاطَبِ است. این دو یا را هیچ مبتدی به هم قافیه نکند تا به استادی مثلِ شیخ چه رسد؟! مصراع این‌ست: «بدانی قدرِ وصلِ آنکه که درمانی به هجرانی».^{۸۸}

بَقِيَّةُ أَغْلَاطِ بَدَائِعٍ نیز موقوف به مطالعه است.

خواتیم: یکی از غلط‌های فاحش این شعر است: «غیرتِ سلطانِ جمالتِ چو باز^{۹۹} / چشم من از هر دو جهان دوخته». ^{۹۰} شعر درست این‌ست: «غیرتِ سلطانِ جمالتِ چو باز / چشم من از هرکه جهان دوخته». ^{۹۱}

مثل باز و چشم دوختن لازم به توضیح نیست. بر صانعانِ صنعتِ سخن معلوم است. **غزلیاتِ قدیم:** «ملک آزادیت چو ممکن نیست / شهر بندِ حواس بگشاده». ^{۹۲} مخفی‌نماناد که حواس در این شعر که به حایِ حُطّی نوشته‌اند، خطاست «هواست» به های هَوَز و إضافةً تایی فوقانی درست است که مصراع صحیح این‌ست: «شهر بندِ هواست نگشاده». ^{۹۳} بقیهٔ أغلاطِ خواتیم و غزلیاتِ قدیم موقوف است به مطالعه.

صاحبیه: یکی از غلط‌های بسیار سخت این شعر است که نوشته‌اند: «یا رب تو هرچه بهتر و نیکوترش بده / ای ^{۹۴} پادشاهِ عادل و سالارِ خسروان». ^{۹۵} بر قافیه‌شناسِ مدقق مخفی نیست که در این قطعه راء حرفِ رویست چنان که «قیصران» و «دلبران» و «پروران» و «اختران» اِلی آخر. پس مسلم شد که «خسروان» در این شعر غلط است. کاتب که از دانش قافیه جاهل بوده، به جای «مهران»، «خسروان» نوشته. مصراع صحیح این‌ست: «ای پادشاهِ عادل و سالارِ مهران». ^{۹۶} دیگر: «چیست دانی سر دلداری و دانشمندی / آن روا دار که گر بر تو رود بپسندی». ^{۹۷}

مصراع صحیح این‌ست: «آن روا دار به مردم که به خود بپسندی». ^{۹۸} **رباعیات:** «ای ساقی از آن دورِ وفا جامی ده / وز رشک‌بر و حسود و کو جان می‌ده». ^{۹۹} کاتبانی که جاهل قافیه بوده‌اند فقط به همین یک مناسبت که باید حسود جان بدهد، این مصراع را همه غلط نوشته‌اند. علاوه از این که «جان می‌ده» غلط است، شیخ - علیه‌الرحمه - این را تجنیس فرموده. شعر درست این‌ست: «ای ساقی از آن دورِ وفا جامی ده / وز رشک‌بر و حسود و گو جا می‌ده». ^{۱۰۰} ماحصل در این شعر «جا» درست است نه «جان».

مفردات: در این شعر مفرد قافیۀ دندان را به این مستعدی کتّاب در اول شعر نوشته‌اند و برخطا بوده‌اند. شعر صحیح این‌ست: «توان نان خورد اگر دندان نباشد /

مصیبت آن بود که نان نباشد». ^{۱۰۱} اینکه نوشته‌اند: «اگر دندان نباشد، نان توان ^{۱۰۲} خورد» غلط است.

از ناقدانِ خبیر و واقدانِ بصیر امیدوار آنکه هرگاه ندرتاً شعری غیر صحیح در این کتاب بیابند که در ذیل اشعارِ تصحیح‌شده درج شده باشد، چون انسان محلّ سهو و نسیان است، بر غفلت و پریشانیِ راقم این تقریظ حمل کنند، نه بر عدم فراستِ مصحح. چه ما بینندگانِ اشعارِ این نسخه را در خدمتِ ایشان قرائت می‌کردیم، نه خود می‌خواندند. لعلّ که از پانصد یا هزار شعر، شعری از نظرِ ماها متروک مانده خوانده‌ایم؛ لاجرم مغلوط مانده باشد. البتّه از اربابِ انصاف چشمِ عفو و اِغماض است و اگر در قلم زحلوفاهی ^{۱۰۴} و در رَقْمِ اُغلوپه‌ای ^{۱۰۵} یابند نیز دامنِ عفو بر آن بپوشند؛ چه از زمانِ شروعِ تحریر این نسخه تا ختمِ آن ملک فارس یک ساعت از تراحمِ بلوی و تهاجمِ محنِ خالی نبود. البتّه مدققان و مبصران به تصوّر زحمتِ فوق‌العاده که در تصحیحِ این کتاب کشیده شده، مصحح و کاتب را به دعایِ خیر یاد خواهند فرمود.

من بنده، محمود که کاتبِ این نسخه مسعودم، به قلم و رقم خود حرفی ننگاشته و ^{۱۰۶} تصرفی روا نداشتم مگر بعضی از معانی لغاتی که در اشعار مشکل بود و از برای بعضی فهم آن دشوار می‌نمود برحسبِ خواهشِ مالکِ معظمِ مطبعِ مظفری که مؤسسِ طبعِ این نسخه مکرم ^{۱۰۷} است، در حواشی نگاشتم؛ ارجو که اهلِ خبرت و بصیرت چشم از زلالتش بپوشند و به نظرِ کرامت و مرحمت تلقّی فرمایند - و صلّی الله علی محمد و آله و عترته اجمعین. [پایان گزارشنامه ادیبِ مصطفوی].

«همه گویند و سخن گفتنِ سعدی دگرست ^{۱۰۸}»

در بابِ عیارسنجی و ارزیابیِ متنِ کلیاتِ سعدی ویراسته‌شوریده، گفتنی فراوان است و دامنِ سخن چندان گسترده می‌گردد که از گنجائی چنین مقالتی بیرون می‌افتد. ^{۱۰۹} باری، چون از این بحث مهم به یکباره روی برنمی‌توان تافت، در اینجا تنها به نمونه‌هایی از خُرده‌هایی که طابعانِ آثارِ سعدی و پژوهندگانِ میراثِ او بر شایع‌ترین چاپ ویراسته و دانشیانه کلیاتِ سعدی، یعنی طبعِ مرحومِ نكاه‌الملک فروغی، گرفته‌اند ^{۱۱۰} می‌پردازیم و ضبطِ متن ویراسته‌شوریده را با ضبطِ فروغی می‌سنجیم:

۱. «از هر جفات بوی وفایی همی دهد در هر تعنتیت هزار استمالت‌ست»^{۱۱۱}
 به دُرُست بر ویراستِ فروغی - و بعضی پیروانِ او - خُرده گرفته و «دهد» را اشتباه‌خوانی دانسته و «دَمَد» را صحیح شمرده‌اند.^{۱۱۲}
 در کَلِّیاتِ سعدیِ شوریده (غزلیاتِ قدیم، ص ۳۹۰) نیز «دمد» است، نه «دهد».^{۱۱۳}
۲. در غزل «تا دست‌ها کمر نکنی بر میانِ دوست...»، می‌خوانیم:
 «دل رفت و دیده خون شد و جان ضعیف ماند و آنهم برای آنکه کنم جان فدای دوست»
 بر ضبطِ فروغی - و پیروانِ او - این ایراد وارد است که قافیهٔ غزل را تباه کرده و حرفِ قافیه (-ان) را پاس نداشته است.^{۱۱۴}
 در کَلِّیاتِ سعدیِ شوریده (طبیات، ص ۲۴۴)، آنسان که از ویرایندگانِ قافیه‌سنجِ آن انتظار می‌رود، ضبطِ صحیح اختیار شده: «آنهم برای آنکه کنم جان فشان دوست».
۳. «هرگز باد صبا برگ پریشان نکند بوستانی که چو تو سرو روانش باشی»^{۱۱۵}
 بر ضبطِ زنده‌یاد فروغی خُرده گرفته و ضبطِ مرحومِ دکتر یوسفی را که به جای «بادِ صبا»، «بادِ خزان» آورده است، ترجیح داده و گفته‌اند که: «باد خزان است که سببِ برگ ریزان است نه بادِ صبا که بادِ لطیف و خنک بهاری است و از آن گل می‌شکند».^{۱۱۶}
 از این حیث بر ضبطِ کَلِّیاتِ سعدیِ شوریده خُرده‌ای وارد نیست؛ چه (در: طبیات، ص ۳۲۴) دارد:
 «هرگز باد خزان برگ پریشان نکند بوستانی که تو چون سرو روانش باشی».
۴. در چکامه‌ای در ستایشِ «صاحب‌دیوان» می‌خوانیم:
 «... تو روی دختر دل‌بند طبع من بگشای که پیر بود و ندادم به شوهر عنّین
 به زنده می‌کنم از ننگ و صلتش در گور که زشت خوب نکرد به جامهٔ رنگین...»^{۱۱۷}
 به دُرُست بر ناپیوستگیِ مضمونِ بیتِ دوم انگشتِ انتقاد نهاده و گفته‌اند که هر مصرع از این بیت خود با مصرع‌های دیگر تشکیلِ بیتی می‌دهد و فی‌الجمله چیزی در این میان از قلم فروافتاده و پیوندِ سخن را گسسته است.^{۱۱۸}
 ضبطِ این فقره در کَلِّیاتِ سعدیِ شوریده (قصایدِ فارسیه، ص ۲۰۰ و ۲۰۱)، از چنین شوریدگی‌ها پیراسته، و از این قرار است:

«... تو روی دختر دل‌بند طبع من بگشای که پیر گشت و ندادم به شوهر عنّین
به زنده می‌کنم از ننگ وصلتش در گور که بخت درخور حسنش نمی‌دهد کابین
ستایش سخن خویشتن مکن سعدی که زشت خوب نگردد به جامه رنگین».

دیگرسانی «بود» و «گشت» در بیت نخست نیز از دیده دیده‌وران پوشیده نیست، هرچند که در آن، ترجیح با همان اختیار مرحوم فروغی است؛ و خردپسندتر و منطقی‌تر این است که «پیری» بدان «شوهر» راجع باشد، تا این «دختر»! مگر آنکه کسی بگوید: سعدی عجزه‌ای را پیشکش صاحب‌دیوان کرده است!!

۵. در همان چکامه، پس از شکایت سعدی از روزگار، می‌خوانیم:

«بلی به یک حرکت از زمانه خرسندم که روزگار به سر می‌رود به شدت و کین»^{۱۱۹}
باز بدُرست بر ضبط مرحوم فروغی - و پیروان او - خُرده گرفته‌اند که: «شدت و لین
صحیح است به جای شدت و کین».^{۱۲۰}

در ویراست شوریده (قصاید فارسیه، ص ۲۰۱) نیز «لین» آمده است و در حاشیه نیز نوشته‌اند: «لین - بالكسر - نرمی، ضد خشونت».

۶. «نه صورتی‌ست مزخرف عبادت سعدی چنانکه بر در گرمابه می‌کند نقاش»^{۱۲۱}
بر ضبط مرحوم فروغی، یعنی «عبادت» (به دال)، خُرده گرفته‌اند و گفته‌اند که به جای
آن، «عبارت» (به راء) درست است.^{۱۲۲ ۱۲۳}

در کَلِّیَاتِ سعدی شوریده (طَبِیَّات، ص ۲۸۳) نیز «عبارت» ضبط شده است.

در کار تصحیح متون گاه ضبط‌های کهنه و اُصیلی در نسخه‌های معتبر و قدیم دیده می‌شود که مصحح، به هر روی، قدر آنها را نمی‌داند یا در نمی‌یابد و از آنها عدول می‌کند، بی آنکه این عدول موجه باشد. نمونه‌ای از این عدول ناموجه که در بررسی تطبیقی کَلِّیَاتِ سعدی شوریده و تصحیح مرحوم فروغی جلب توجه می‌کند، این است: در حکایت آن «معلم کتاب» که سعدی در دیار مغرب دیده است^{۱۲۴} و ترشروی و تلخ‌گفتاری و بدخویی و مردم‌آزاری‌اش را وصف کرده ... می‌خوانیم:

«استاد معلم چو بود بی‌آزار خرسک بازند کودکان در بازار»

این ضبط زنده‌یاد فروغی است.^{۱۲۵} در تصحیح شادروان دکتر غلامحسین یوسفی (که - به تعبیر استاد نجیب مایل هروی - «... تا حدی محسوس در شعاع تصحیح مرحوم فروغی قرار دارد»)^{۱۲۶} نیز، همین ضبط آمده است.^{۱۲۷}

هم مرحوم فروغی و هم دکتر یوسفی ضبط «کم‌آزار» را به عنوان نسخه‌بدلی از نسخه‌های قدیم و معتبر یاد کرده‌اند و شگفت آنکه در تصحیح روانشاد یوسفی، «کم‌آزار» ضبط نسخه‌ی اساس ایشان (البته به خطی جز خط عادی متن) بوده که توسط یک دست‌نویست کهنه‌دیگر هم تأیید می‌شده است؛^{۱۲۸} باین همه آن مرحوم از آن عدول کرده است. به زعم نگارنده این سطور «کم‌آزار» اگر بر «بی‌آزار» رجحان نداشته باشد - که دارد (و چرایی رجحانش را عن قریب خواهم گفت) - دست‌کم هم‌تراز «بی‌آزار» است و عدول از آن، لا اقل در تصحیح زنده‌یاد یوسفی، روا نبوده است.

باری «کم‌آزار» در سنت ادبی فارسی، نه به معنای «کسی که می‌آزارد ولی اندک می‌آزارد»، بلکه به معنای «کسی که به دیگران آزار نرساند، بی‌اذیت و غیر ظالم و غیر ستمکار، بی‌آزار»^{۱۲۹} بارها و بارها آمده است^{۱۳۰} و طبیعی است که در روند تصرف کاتبان و رونویسگران که اغلب روی در سویِ امروزینه‌سازی و غرابت‌زدایی دارد، این گرایش عمیق وجود داشته باشد که چنین کاربرد کهنه‌ای را به همتای مأنوس‌تر و مألوف‌تر و امروزینه‌ترش بدل سازند که «بی‌آزار» است. قاعده معروف و مبیین «ضبط دشوارتر برتر است» که در تصحیح متون، به ویژه متن‌های پرنسخه و همگانی، کارکردی ظریف و بارز دارد، همسو با همین چشم‌انداز، رجحان «کم‌آزار» نسخه‌ی اساس مرحوم یوسفی را بر «بی‌آزار» مختار او و زنده‌یاد فروغی یادآور می‌شود.

طرفه آنست که در کلیات سعدی شوریده (گلستان، ص ۵۷)، همین ضبط اُصیل و راجح «کم‌آزار» حفظ (/ اختیار) شده است؛ و نه فقط در نسخه شوریده، که در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۸۱) هم، این ضبط مسطور و محفوظ است.

در مقابل این‌گونه موارد، چنان که بیوسیده نیز همین است، موارد فراوانی هست که از برسنجیدن کلیات سعدی شوریده با ویراست شادروان فروغی یا دیگر ویراست‌های

آثارِ سعدی، در می‌توان یافت که ضبطِ متنِ شوریده، روایتی متأخر (دست‌خورده/نوشده) را به نمایش می‌گذارد و مرحوم فروغی و دیگران چون به نسخه‌های قدیم‌تر و اُصیل‌تر دسترس داشته‌اند، ضبط‌های کهنه‌تر و اُصیل‌تری را نیز به دست داده‌اند که اندکی وقوفِ سبک‌شناسانه و واژه‌پژوهانه تردیدی در ترجیح و دیرینگی آن بر جای نمی‌نهد.

نمونه را:

آنجا که در بابِ دومِ گلستان می‌فرماید: «فقیهی پدر را گفت: هیچ ازین سخنانِ رنگین و دلاویزِ متکلمان در من اثر نمی‌کند، به حکم آنکه نمی‌بینم مرایشان را فعلی موافقِ گفتار»،^{۱۳۱} به شرحی که جای دیگر نوشته‌ام،^{۱۳۲} فقیه به معنای طالبِ علم و دانشجویِ علوم دینی (به اصطلاحِ رائج: طلبه) است، نه دانشمندی رسیده (و به اصطلاح: فارغ‌التحصیلِ رشتهٔ فقهت). این‌گونه دردِ دل گفتن با پدر نیز بیشتر کارِ نوجوانان و طالبِ علمانِ کم‌سال است، تا فقیهانِ رسیده و دانش‌آموخته که اُغلب سنّ و سالی داشته‌اند و می‌بایست به چُنین امورِ بیناتر از پیرامونیانِ خویش نیز بوده باشند و...

به هر روی، «فقیه» در معنایِ طالبِ علم و دانشجویِ علوم دینی، هم در آثارِ دیگران و هم درجایِ دیگران آثارِ خودِ سعدی به کار رفته است^{۱۳۳} و مناسبِ این مقام و این سیاق نیز همین است که طالبِ علمی نوآموز که بیشتر دغدغهٔ بهره‌وری از ناصحان و عالمان و طلبِ راهنمایی داشته بوده است، این‌گونه اذدل‌آکندگیِ خویش با پدرسخن رانده باشد. بیوسیده است متأخرانی که این کاربردِ واژهٔ «فقیه» را نمی‌شناخته یا برایِ دیگر خوانندگانِ کتابِ غریب و نامأنوس می‌یافته‌اند، عبارت را تغییر داده باشند و چُنین نیز کرده‌اند.

در کَلِّیَاتِ سعدیِ شوریده (گلستان، ص ۳۱) می‌خوانیم: «فقیهی پسر را گفت که: هیچ از سخنانِ رنگینِ دلاویزِ متکلمان در تو اثر نمی‌کند؟ گفت: به علت آنکه نمی‌بینم ایشان را کردار موافقِ گفتار». ^{۱۳۴}

نمونهٔ دیگر:

در حکایتِ «قاضیِ همدان ... که با نعلبندِ پسری سرخوش بود و نعل دلش در آتش»، پس از آن که «ملک را هم در آن شب آگهی دادند که در مُلک تو چُنین مُنکری حادث شده

است...»، می‌خوانیم که: «شنیدم که سحرگاهی با تنی چند خاصان به بالینِ قاضی فراز آمد؛ شمع را دید ایستاده و شاهد نشسته و می‌ریخته و قدح شکسته؛ قاضی در خوابِ مستی، بی‌خبر از مُلک هستی ...».^{۱۳۵}

سخن بر سرِ «سحرگاهی» است که از نسخه‌های قدیم و معتبر به چاپ‌های انتقادی اُمثالِ شادروانان فروغی و یوسفی و... راه یافته و هرچند غالبِ شُرّاح در بابِ یاءِ آن توضیحی نداده و علی‌الظاهر به اُهمیّت و نقشِ کلیدیِ فهمِ آن نیز توجّهی نکرده‌اند،^{۱۳۶} مثالی است از یاءِ توقیت در زبانِ فارسی؛^{۱۳۷} و یاءِ وحدت یا نکره - آن‌سان که ای بسا در ابتدا پنداشته شود - نیست.^{۱۳۸}

طبیعی است رونویسگرانِ متأخری که بدین خَصیصهٔ زبانی توجّه نداشته و «سحرگاهی» را به «یک سحرگاه» یا «سحرگاهِ یک روزِ نامعین» تفسیر می‌نموده‌اند، این ضبط را با رَوَند حکایت نامناسب می‌یافته، آن را به «سحرگاه» بَدَل کرده باشند؛ و این ضبطی است که در کَلّیّاتِ سعدیِ شوریده (گلستان، ص ۵۳) و بعضِ چاپ‌های دیگر که بر پایهٔ نسخه‌های متأخّر فراهم شده است،^{۱۳۹} دیده می‌شود.^{۱۴۰}

❁

در مواردی نیز اُغلاطِ واضح - و گاه: فاضح - در کَلّیّاتِ سعدیِ شوریده هست که دور از انتظار است.

نمونه را:

در غزلِ «اگر خدای نباشد ز بنده‌ای خشنود/ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود» - که از حیثِ ضبطِ نصّ و قافیه، در تصحیحِ شوریده، گویا بدان التفاتی ویژه رفته است و اُدیبِ مصطفوی به شرح در بابِ یکی از ابیاتِ آن در مقدمهٔ خود سخن گفته - بیتی هست که در کَلّیّاتِ سعدیِ ویراستهٔ شوریده (طبیّات، ص ۲۶۱) از این قرار ضبط گردیده است:

«قلم به طالع میمون و بخت بد رفته است / اگر تو خشم کنی ای پسر و کر خوشنود»

این‌گونه می‌نماید که بیت را بد خوانده و بد ضبط کرده‌اند؛ یا دست‌کم زمینهٔ بدخوانی و بدفهمی خواننده را فراهم آورده‌اند. پیداست که ضبط صحیحِ مصراع دوم چنین می‌بایست بوده باشد: «اگر تو خشمگنی ای پسر و گر خشنود (خوشنود)».^{۱۴۱} چه بر فرض

آنکه سعدی خشم کردن را به معنای خشمگین شدن به کار برده باشد، خشنود کردن را به معنای خشنودشدن به کار نبرده است و...!^{۱۴۲}

نمونه دیگر:

سعدی غزلی گرهناک دارد که مطلع آن (به ضبط زنده‌یاد فروغی) این است:
در میان صومعه سالوس پر دعوی منم خرقه‌پوش جو فروش خالی از معنی منم
(و برخی دیگر - از جمله شوریده - به جای «جو فروش»، «خودفروش» ضبط کرده‌اند که گویا راجح نیز همین است).

در این غزل بی‌تی است که اوج گرهناکی شعر، به ضبط و معنای همین بیت بستگی دارد؛ و آن بیت را مرحوم فروغی این‌گونه ضبط کرده است:

«می‌زنم لاف از جولیت زبی شرمی ولیک نفس خود را کرده فاجر چون زن چنگی منم»^{۱۴۳}
ناقدان بر این ضبط سخت خُرده گرفته و از جمله یادآور شده‌اند که یاء تمام کلمات قافیه در این غزل از إمالة ألف مقصورة عربی حاصل شده است؛ ولی «چنگی» - نه تنها از حیث معنا جای تأمل است - چنین یایی ندارد؛ حال آنکه نسخه بدل آن، «حُبلی» (مُمالِ حُبلی) - به معنای: آبستن - که در حاشیه ویراست مرحوم فروغی نیز مذکور است، از همان قبیل است؛ و لذا در اینجا «حُبلی» را صحیح دانسته و «چنگی» را نادرست شمرده‌اند.^{۱۴۴}
بر سر «فاجر» و نسخه بدل‌های آن هم گفتگوست که عجاله از سر آن می‌گذریم.

موجب تعجب این است که علی‌رغم سامان‌یافتن ویراست شوریده به دست مردمانی قافیه‌سنج و برخوردار از دانش سنتی و قدامایی قافیه و به ویژه با عنایت ویژه‌ای که در این تصحیح به امر قوافی مبذول گردیده و ادیب مصطفوی، در دیباجه خویش، به تأکید از آن سخن رانده است، ضبط بیت مورد نظر، در کلیات سعدی شوریده (بدایع، ص ۳۵۷) نیز چنان است که در تصحیح مرحوم فروغی آمده.

✽

از بُن، به نظر می‌رسد که ادیب مصطفوی را در طبع و نشر کتاب و نگارش دیباجه آن استعجالی دست داده باشد؛ چرا که لغزش‌های قلمی آشکار و سهوهای مُخَلِّ ناسازواری در نوشتار او هست که با دقت و ایمان نظر و صرف وقت و حوصله کافی

در کار، نسبتی ندارد. حتّیٰ در مواردی در دیباجهٔ خود در ثبت و ضبط عبارتی که به مثبت شاهدِ درستی یا نادرستی یک ضبط پیش روی می‌نهد و گرانیگاهِ کلامِ اوست، فرومی‌لغزد و سهو می‌کند (و من در حواشی این دیباجه، مواردِ سهو یا مسامحه را فراموده‌ام).

به راستی غریب و نابرتافتنی است که در کَلِّیَاتِ سعدیِ شوریده، نمونه را (گلستان، ص ۵۶)، به جای «أما هنر چشمه‌ای ست زاینده و دولتی پاینده»، بخوانیم: «أما هنر چشمه‌ای ست زاینده و دولتی تاینند!» یا (در: گلستان، ص ۵۷)، به جای «قول و فعلِ عوام»، آمده باشد: «قول و فعلِ عوام!» یا (در: گلستان، ص ۵۸) به جای «دل‌افروز» (در مصراع «برو شادی کن ای یار دل‌افروز»)، «دلفروز» نوشته شده باشد!^{۱۴۵} یا در عبارت «بَلِّغْ ما عَلَیْکَ، فَإِنْ لَمْ یَقْبَلُوا فَمَا عَلَیْکَ»، به جای «یَقْبَلُوا»، (در: گلستان، ص ۵۸) آمده باشد: «تَقْبَلُوا!»^{۱۴۶} یا در مصراع «جایی انبان می‌کند، جایی اُدیم»، به جای «اُدیم»، (در: گلستان، ص ۵۸) «اُدیم» آمده باشد! و... .

البته این را نیز نباید از یاد بُرد که دستیاری شوریده به تصحیح آثارِ سعدی و هَنبازیِ ادیبِ مصطفوی در این کار، چنان که خود نیز در دیباجه‌اش اِشارت کرده است، «مصادف با وقتی بود که عهدِ نکبت و زوالِ قاجاریه ... شروع شده است، علم و ادب و شعر و شاعری به منتها درجهٔ تَنزُّل و انحطاط رسیده و هیچ کس را پروایِ توجّه بدین‌گونه اُمور نبوده است.»^{۱۴۷}

سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی‌ست^{۱۴۸}

تا اینجا قدری دربارهٔ کَلِّیَاتِ سعدیِ شوریده که به سال ۱۳۲۷ ه.ق. در بمبئی به طبع رسیده است، سخن گفته شد؛ لیک این را نیز باید گفت که: یک کَلِّیَاتِ سعدیِ دیگر هست که به سال ۱۳۰۹ ه.ق. در بمبئی چاپ شده است؛^{۱۴۹} به حقیقت نسخهٔ خوش‌آیند و خوش‌خطی است؛ و آن هم در شیراز ویراسته و کتابت گردیده. در خاتمه‌اش می‌خوانیم:

«هو الأوّل و الآخر

بر مرایایِ ضمائِرِ خورشیدم‌آثرِ اربابِ فطنت و أصحابِ خبرت واضح و لایح است که کتابِ کَلِّیَاتِ جنابِ أفصح‌المتکلمین و أملح‌المتقدّمین و المتأخّرن شیخ مصلح‌الدّین سعدی

شیرازی - طَيِّبُ اللَّهِ تُرْبَتَهُ وَ أَعْلَى اللَّهِ رُتْبَتَهُ - چندی بود کما ینبغی و یلیق به زیور طبع مُحَلِّیْ و آراسته نشده بود از عدم مواظبتِ کِتَاب و غفلتِ مباشرینِ چاپ و کثرتِ اغلاط و وفور اسقاط رفته رفته این نسخه شریف از میان رفته و از این نامه نامی جُز نامی باقی نمانده بود. بناءً علیٰ هذا، این بنده قلیل البضاعة و ذرّة عديم الاستطاعة، ذوالحزن و التأسّف، فضل الله الشّریف الشّیرازی، ابن المرحوم المغفور میرزا محمد یوسف الّذی کان مُدْهَبَ الْقُرْآن وَ الصُّحُف - طابَ اللهُ تُرَاه وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاه -، به دستگیری و پایمردی جناب مستطاب سیادت مآب، سلاله دودمانِ مصطفوی و نقاوه خاندانِ مرتضوی، نتیجه السّادات العظام، آقا میرزا ابراهیم صاحب تاجر شیرازی - دام مجده العالی -، به تحریر و تسطیر این اوراق پرداخت و به قدر مقدور جهد وافی و سعی وافر در تصحیح و تنقیح آن نمود. مستدعی و ملتمس از ناظرین و مطالعه کنندگان [در اصل: مطالعه کننده کان] چنانست که چشم از زلّت تحریرش بیوشند و در فحص معابیش نکوشند؛ لأنّ الإنسان محلّ الخطاء و النسیان؛ و العذر عند کرام الناس مقبول.

و قد کتب فی دارالعلم الشّیراز [کذا] و طبع بمعموره بمبئی فی مطبع النّاصری فی سنة (۱۳۰۹) تسع و ثلاث مائه بعد الألف من الهجرة المقدّسة النّبویّة - علیٰ هاجرها آلاف التّحیّة. الحمد لله علی الاختتام و الشکر له علی ختم الکلام؛ و صلّی الله علی محمد خیر الأنام و آلّه الطّاهرین الکرام و رحمة الله و برکاته...»^{۱۰}

صورت و شاکله این چاپ سنگی با نسخه ای که بیست و اند سالی پس از این اُدیبِ مصطفوی در شیراز سامان داده، مشابهت فراوان دارد؛ چنان که حتّیٰ حدود و نُغورِ بعض صفحاتشان مطابق می افتد. بسیاری از آنچه هم که اُدیبِ مصطفوی در مقدمه خود به مثابتِ غلط یاد کرده است و صحیح آن را - به زعم خویش و موافق تصحیحات و تصویباتِ شوریده شیرازی - فرا نموده است، ضبطهای همین چاپ است.

الغرض، با مقایسه این دو چاپ سنگی، گمانی قریب به اطمینان در آدمی حاصل می شود که بنیاد کتابتِ نسخه اُدیبِ مصطفوی بر همین نسخه نهاده شده بوده و تغییراتی که از لفظ شوریده یا از فحص در نسخه های پراکنده حاصل گردیده، بر آن اعمال کرده اند.

بیوسیده نیز همین است؛ چه این چاپ سنگی در آن روزگار کتابی تازه چاپ بوده است و بطبع در شیراز که محلّ فراهم‌سازی نسخه‌ی اصل آن و زیستگاه کاتب آن بوده است نیز به آسانی به دست می‌آمده و نسخه‌ی رایج و مرغوب آن عصر محسوب می‌گردیده است. باری، ادیب مصطفوی از این همشهری خود^{۱۵۱} نامی نبرده و به فضل تقدّم او - چنان که شیوه‌ی بسیاری از پیشینیان است - البته اِشارتی نکرده است.^{۱۵۲}

اصفهان/ بهار ۱۳۹۰ ه.ش.

* برگرفته از: نذر عارف: (جشن‌نامه دکتر عارف نوشاهی)، به خواستاری: سعدی شفیع‌یون، بهروز ایمانی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۱، با تلخیص و حفظ شیوه نگارش.

پی‌نوشت:

۱. کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۵۲۵ (غ ۳۱۱).
۲. مقالات ادبی، ۳۶۷/۱.
۳. تاریخ ۱۳۲۷ ه.ق. موافق خاتمه‌الطبع پایان کتاب است؛ ولی اعلان انتهای کتاب در باب محفوظ‌بودن حقوق طبع و نشر آن از برای «مطبع مظفری» - که در آن به قوانین «حکومت هندوستان» استناد کرده‌اند - ، تاریخ ۱۳۳۵ ه.ق. دارد.
۴. مشخصات کتاب‌شناختی این بازچاپ از این قرار است:
کلیات دیوان سعدی، به تصحیح فصیح‌الملک شوریده، به خط میرزا محمود ادیب مصطفوی، چ: ۱، شیراز: انتشارات ادیب مصطفوی، ۱۳۸۸ ه.ش.
۵. نخستین بازچاپ آن - که من خود ندیده‌ام - مانا که پیش از ۱۳۴۰ ه.ش. بوده باشد. مرحوم محمدحسین رکن‌زاده آدمیت در جلد سوم دانشمندان و سخنسرایان فارس که به سال ۱۳۳۹ در تهران چاپ و منتشر شده است، پس از یادکرد کلیات سعدی شوریده و ستایش آن گفته است: «... و در این زمان چون چاپ اول آن نایاب شده بود، در طهران از روی آن گراور و چاپ کرده‌اند و در دسترس طالبین است» (ص ۳۲۱). چاپ دیگری در بهمن‌ماه ۱۳۶۱ ه.ش. از سوی «انتشارات پدیده» و به کوشش آقای محسن رمضانی صورت گرفته است که بر صفحه‌ی عنوان، نام کلیات سعدی و بر روی جلد، عنوان کلیات اَفصح المتکلمین سعدی شیرازی دارد. یک مقدمه و پاره‌ای تصاویر مربوط و نامربوط بر آن مزید کرده‌اند و متأسفانه خاتمه‌الطبعی را که کاتب نوشته بوده است، فروانداخته‌اند. آقای محسن رمضانی در مقدمه‌ای که بر این چاپ نوشته است، آورده: «انتشارات پدیده... اینک مفتخر است که کلیات سعدی این شاعر همیشه شاعر [۹]

را از روی چاپ شوریده که یکی از معروف‌ترین و صحیح‌ترین چاپ [های] کَلِّيَّاتِ سَعْدِي می‌باشد و در همان اوان [کدام اوان؟] توسط چند نفر از اساتید تصحیح و با چندین نسخه مقابله گردیده است، با بهترین خط [کذا] که توسط یکی از اساتید بنام محمود بن علی نقی شیرازی برشته [ی] تحریر درآمده ... در دسترس دوسنداران هنر و ادب فارسی قرار دهد...» (بی صفحه شمار).

به هر روی، این بازچاپ هم به تکثیر کَلِّيَّاتِ سَعْدِي شوریده مددی رسانیده است. یک بازچاپ دیگر هم اخیراً «انتشارات ادیب مصطفوی» ی شیراز کرده است که از آن یاد کردیم.

۶. نمونه راه، شادروان استاد دکتر غلامحسین یوسفی، در مقدمه خود بر *گلستان* (چ یوسفی، ص ۲۱) در عداد «چاپ‌های معتبر کتاب» که مورد استفاده قرار داده است، از «کَلِّيَّاتِ سَعْدِي، تصحیح فصیح‌الملک شوریده، چاپ بمبئی ۱۳۲۷ ه.ق.» هم یاد کرده.

گفتنی است: استاد دکتر مظاهر مصفا ویراست خود را از کَلِّيَّاتِ سَعْدِي بر «نسخه‌ای از دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی که در انجمن ادبی فارس از نظر صاحب‌نظرانی نامدار گذشته بوده است... و... شاید از زمان شاعر و ادیب بزرگوار روشن دل بابصیرت نامدار شوریده شیرازی در انجمن فارسیان باقی مانده بوده است» (کَلِّيَّاتِ سَعْدِي، چ مصفا، ص هفت) مبتنی شمرده‌اند. آیا نسخه مورد نظر مسووده مهیا شده از برای همین چاپ سنگی نبوده است؟... نمی‌دانم.

۷. به تعبیر پسر شوریده، وی «در مدت حیات به تصحیح و تنقیح اشعار متقدمین و تبیین و تفسیر مشکلات و معضلات اینشائی و املائی آنها، مانند *خمسۀ نظامی* و *کَلِّيَّاتِ سَعْدِي* و *دیوان فرخی* و سایر دواوین شعرا مبادرت می‌نمود، چنانکه کَلِّيَّاتِ سَعْدِي را اگرچه موفق به تدقیق تمام نشدند، به طبع رسید و اشعار مصححه آن معلوم است، ولی سایر دواوین را که تصحیح فرموده است برجاست] و هنوز به طبع نرسیده است». (دفتر تاریخ، ۳/۵۸۰).

۸. سنخ: *دانشمندان و سخنسرایان فارس*، ۲۴۴/۱ و ۲۴۵. در مقدمه آقای دکتر جمشید صداقت‌کیش بر باز چاپ کَلِّيَّاتِ سَعْدِي شوریده (شیراز: انتشارات ادیب مصطفوی، ۱۳۸۸ ه.ش.)، ولادت «میرزا محمود ادیب مصطفوی» به سال «۱۲۶۴» و وفات او به سال «۱۳۱۴» ه.ش. دانسته شده است. در *دانشمندان و سخنسرایان فارس* (۳/۲۴۴ و ۲۴۵)، درگذشت ادیب مصطفوی را «در حدود ۱۳۱۰ [هجری] شمسی، در شیراز» دانسته‌اند.

۹. *دانشمندان و سخنسرایان فارس*، ۲۴۴/۱. مرحوم دکتر بیانی در *أحوال و آثار خوشنویسان* (۳/۸۸۱)، درباره این میرزا محمود بن علی نقی شیرازی استظهاری دارد که شاید بهتر آن باشد که من بنده در آن باره خاموش نشسته دآوری را به ویژه کاران و متخصصان تاریخ خوشنویسی واگذارم.

۱۰. کَلِّيَّاتِ شوریده، ۵۲/۱.

۱۱. نگر: همان، ۵۲/۱ و ۵۳.

۱۲. نگر: همان، ۸/۱ و ۹ و ۴۷.

۱۳. «دَقّ» به معنای اعتراض و مؤاخذه، و اعتراض بر گفتار و کردار کسی، در واژه‌نامه‌ها، مضبوط است؛ و گویا این دَقّ زدن از آنجاست. ظاهراً یعنی بر چرخ مینا خُرده می‌گرفت (و بر او برتری می‌نمود و به او بزرگی می‌فروخت).
۱۴. این بیت از هفت‌پیکر حکیم نظامی گنجه‌ای است. نگر: هفت پیکر، چ قطره، ص ۱۵۹، ب ۹ - بِالْحَاظِ نَسْخَهَ بَدَلِ هَامِش.
۱۵. در بعضی کتبِ ادبِ عربی دیده‌ام که عبارت «و مجلس‌الأنس محفوفٌ بأکیاس» را، به مثابتِ سخنی زبانزد، در ضمن کلام خود درج کرده‌اند.
۱۶. بیغاره: طعن، طعنه، سرزنش، ملامت.
۱۷. أَعْلًا (أَعْلَاءَ): جمع عَلِيل.
۱۸. نَثْرَه: نام دو ستاره نزدیک به یکدیگر در یکی از منازل قَمَر. در ترجمه تاریخ یمنی (چ شعاع، ص ۲۷۳) هم درباره «أبومنصور أحمد بن عبدالصمد شیرازی» می‌خوانیم: «... نثر او از نثره آسمان حکایت کردی و شعر او از مرتبه شعری بازگفتی».
۱۹. «تَنَسُّمٌ» را چند معنا هست، لیک در اینجا معنای «نَرم ورزیدن باد» - که با برانداختن نقاب تناسبی دارد - مناسب می‌نماید.
۲۰. مقصود از «علم کلام»، در این مقام، گویا نه دانشِ مُصطَلِحِ أصولِ دین، بلکه سخن‌شناسی است؛ و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.
۲۱. در أصل: «زُهْرِي».
۲۲. در أصل: «بِالْجَمَلِه».
۲۳. نگر: کَلِّيَاتِ سَعْدِي، ط. خرمشاهی، ص ۲۸۳؛ و: غَزَلِ هَايِ سَعْدِي، ط. یوسفی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
۲۴. ضَبِطُ غَزَلِ هَايِ سَعْدِي يَ يَوْسُفِي وَ كَلِّيَاتِ سَعْدِي يَ خَرْمَشَاهِي وَ بَعْضِ مَنَابِعِ دِيْگَرِ كِه مَلاحِظَه شُد، هَمِينِ اسْت: بَارِي، اَن ضَبِطُ «گيسوت عنبرينه و گردن تمام عود» که به تحریف کاتبان منسوب داشته شده است، در نسخه بدل‌های غزل‌های سعدی یوسفی (ص ۴۵۴) هم دیده نمی‌شود؛ ولی در چاپ سنگی «مطبع الناصری» ی بمبئی که به خط «فضل‌الله الشریف الشیرازی» و در «دارالعلم الشیراز [کذا فی الأصل]» کتابت گردیده و به سال ۱۳۰۹ ه.ق. طبع شده، در زمره غزل‌های طَبِیَاتِ شَيْخ (ص ۲۵۰) همین ضبط آمده است و ای بسا در آن محفل ادیبان شیرازی نیز همین نسخه که در آن زمان طبعی جدید و مرغوب محسوب می‌شده است، مبنای قرائت بوده باشد.
۲۵. در أصل «به». تصحیح آن به «بلکه» قیاساً صورت گرفت.
۲۶. چامه، مُطَلَقِ شَعْرِ را گویند عموماً و غَزَلَ را گویند خصوصاً. چکامه نیز اگرچه گاه بر مُطَلَقِ شَعْرِ إِطْلَاقِ گَرْدِيْدَه اسْت، به‌طورِ خَاصِ قَصِيْدَه را گویند. پس، «چامه و چکامه»، یعنی: غزل و قصیده.

۱۴۸ ● روایت «فَصِيحُ الْمُلْكِ» از آثار «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ»

۲۷. شاید مُنْشِي عبارات را گوشهٔ چشمی بوده است بدین که روضهٔ خُلْدِ مَجْدِ خَوَافِي که به تقلید گلستان پرداخته شده است، خَارِسْتَان نیز خوانده می‌شود.

۲۸. شاید اینجا نیز مُنْشِي را گوشهٔ چشمی بدین بوده باشد که شَارِسْتَان نام کتابی هم هست؛ و آن شَارِسْتَانِ دَانِش و گِلِسْتَانِ بِيْنِش تَأَلِيفِ «فرزانه بهرام بن فرهاد» (از پیروانِ آذَرَكِيَوَان) است. نگر: بَرَهَانِ قَاطِع، چ مُعِين، ۱۲۲۵/۳.

۲۹. اَمْلُوْحَه: سَخْنِ بَانْمَك و دَلْجَسَب.

۳۰. در اَصْل: «تَقِي». در اَفْسَتِ اَقَايِ مَحْسَنِ رَمَضَانِي «تَلَقِي» آمده است! آیا خود دست بُرْدَه و درست کرده‌اند؟

۳۱. چُنِين است در اَصْل. ما نیز تَصْرُفِي نَكْرَدِيم و «بزه‌کار» نوشتیم. به یاد داریم که پیشینیان بزه را به هاءِ ناملفوظ می‌گفته و می‌خوانده‌اند (سنج: تَرْجَمَةُ كَلِيلَه و دَمْنَه، چ مِيْنُوِي، ص ۲۲۰ و ۳۱۱، هَامِش). خودِ سَعْدِي نیز فرموده است:

به چه دیر ماندی ای صبح؟، که جان من برآمد بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی

(كَلِيَّاتِ سَعْدِي، چ خَرْمَشَاهِي، ص ۵۵۱؛ و: غَزَلِهَايِ سَعْدِي، چ يُوْسُفِي، ص ۱۶۹).

۳۲. در اَصْل: «ارْتِقَاع» (به قاف).

۳۳. در غَزَلِهَايِ سَعْدِي يُوْسُفِي (ص ۲۵۸)، و كَلِيَّاتِ سَعْدِي خَرْمَشَاهِي (ص ۳۶۰)، به جايِ «فصل»، «وقت» آمده است و «فصل» به مَثَابِتِ نَسْخَه بَدَلِ نِيْز تَبِيْثِ نَشْدَه.

۳۴. ضَبِيْطِ «نِگْدَارِيْم» در نَسْخَه بَدَلِهَايِ غَزَلِهَايِ سَعْدِي يُوْسُفِي (ص ۶۰۱) نیز هست.

۳۵. هر چند «نِگْدَارِيْم» نیز مُفِيدِ مَعْنَايِي هست، گویا همان «بِگْدَارِيْم» راجح است که در غَالِبِ نَسْخِ نِيْز اَمْدَه. چرا که شاعری که در همان غَزَلِ «از هر چه می‌رود سخنِ دوست خوش‌ترست»، گوید:

أَبْنَايِ رُوْزْگَارِ بَه صَحْرَا رُوْنْد و بَاغِ صَحْرَا و بَاغِ زَنْدَه دَلَانِ كُوِي دَلْبِرْسْت

(كَلِيَّاتِ سَعْدِي، چ خَرْمَشَاهِي، ص ۳۸۳)

بی‌شبهه در اینجا به یک‌باره از غَلِيَّانِ طَبِيْعَتِ دُوسْتِي دَسْتِپَاچَه نَمِي شُود و اَفْسُوسِ نَمِي خُورْد که چرا او با یار در خلوت است و دیگران در باغ و صحرا مشغولِ تَفَرُّجِ و هَوَاخُورِي! استاد خَرْمَشَاهِي نِيْز دَرْبَارَهٔ تَرْجِيْحِ اَيْنِ ضَبِيْطِ، يَادْدَاشْتِي دَارَنْد هَمْسُو بَا مَدْعَايِ مَا؛ و اَلْبِتَّهٔ شُوَاهِدِ بِيْشْتَرِي بَه دَسْتِ دَاَدَهْ اَنْد که خواهندگان را مُفِيدِ خُوَاهِدِ بُوْد. نگر: كَلِيَّاتِ سَعْدِي، چ خَرْمَشَاهِي، ص ۹۲۵ و ۹۲۶.

۳۶. صُورْتِ كَامَلِ بِيْتِ مُورِدِ كَفْتِگُو اَيْنِ اسْت:

تُو اِي تُوَانْگِرِ حَسَنِ اَز عِنَايِ دَرْوِيْشَانِ خَبَرِ نَدَارِي اِگَر خَسْتَهْ اَنْد و گَر رِيْشَنْد

(غَزَلِهَايِ سَعْدِي، چ يُوْسُفِي، ص ۱۹).

و در غَزَلِهَايِ سَعْدِي يُوْسُفِي (ص ۳۶۵) هِيْچِ نَسْخَه بَدَلِي هَم بَرَايِ «عِنَا» دِيْدَه نَمِي شُود. دَرَسْتِ نِيْز هَمِيْنِ «عِنَا» (= رَنْج) اسْت، و نَه «عِنَا» كِه اُدِيْبِ مِصْطَفُوِي صَحِيْحِ و رَاجِحِ دَانَسْتَه اسْت. غِنَا و اسْتِغْنَايِ دَرْوِيْشَانِ

راستین و عاشقانِ مسکین چیزی است که در آخرِ غزل از آن سخن می‌رود، ولی آنچه اینجا از آن سخن رفته است، رنج و عنایِ درویشان است و در بیت پیشین هم تصریح شده که:

توانگران که به جنبِ سرایِ درویشند مروت است که هر وقت از او بیندیشند

(غزل‌های سعدی، چ یوسفی، ص ۱۹).

طرفه آن‌ست که در همین کَلِّیاتِ سعدیِ شوریده که اَدیبِ مصطفوی خود کتابت کرده است (طَبِیبات، ص ۲۵۶) «عنا» آمده است (به عینِ بی‌نقطه)، نه «غنا» (به غینِ نقطه‌دار) و در حاشیه نیز نوشته‌اند: «عنا - بالفتح - رنج و مشقت». پس اختیارِ شوریده نیز همان «عنا» است، نه «غنا» که میرزا محمود مصطفوی راجح انگاشته؛ و عَجَب است که در هنگامِ نگارشِ این مقدمه گویی از متنِ مُصَحَّحِ خودشان غافل بوده است.

۳۷. صورتِ کاملِ بیت این است:

تو را در بوستان باید که پیشِ سرو نشینی و گرنه باغبان گوید که دیگر سرو نشانم

(غزل‌های سعدی، چ یوسفی، ص ۸۹).

در نسخه بدل‌های غزل‌های سعدیِ یوسفی (ص ۴۳۰)، «بنشینی» نیامده است. در کَلِّیاتِ سعدیِ خرمشاهی (ص ۵۱۲)، «بنشینی» در متن و «نشینی» در حاشیه آمده است. در غزلیاتِ سعدیِ شادروان برگ‌نسی (۹۳۰/۲) هم ضبطِ «بنشینی» اختیار گردیده است و آن مرحوم در توضیحاتِ خویش نوشته: «در چاپِ یغمایی نشینی آمده است و هر دو روایت موجه است.»

۳۸. صورتِ بیت در غزل‌های سعدیِ یوسفی (ص ۲۵۰) این است:

عشق از دلِ سعدی به ملامت بتوان برد گر زنگ توان بُرد به آب از رُخِ هندو

و در نسخه بدل‌ها (ص ۵۹۳) هم «نتوان» (به جای «بتوان») و هم «رنگ» (به جای «زنگ») مذکور است. در کَلِّیاتِ سعدیِ خرمشاهی (ص ۵۹۲) «بتوان» و «رنگ» آمده (و البته همه کلماتِ قافیه، مختوم‌اند به یاء: هندوی، سوی، کوی، ...).

۳۹. کَلِّیاتِ سعدی، چ خرمشاهی، ص ۱۱۷.

۴۰. کَلِّیاتِ سعدی، چ خرمشاهی، ص ۱۱۷.

۴۱. کَلِّیاتِ سعدی، چ خرمشاهی، ص ۱۲۹.

۴۲. کَلِّیاتِ سعدی، چ خرمشاهی، ص ۲۷.

۴۳. کَلِّیاتِ سعدی، چ خرمشاهی، ص ۳۰ (با ضبطِ «چه زند» - به جای «نزد» -).

۴۴. در نسخه چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع به بمبئی - (ص ۳۵): چه زند.

۴۵. برداشتِ اَدیبِ مصطفوی آن است که در اینجا مصدرِ مرکبِ «چنگ‌زدن» ملحوظ بوده و چون «چنگ» را از «روئین‌چنگ» انتزاع نتوان کرد، لاجرمِ زدنِ خطاست و بی‌جا. حال آنکه - چنانکه در «توضیحات»

۱۵۰ * روایت «فَصِيحُ الْمُلْكِ» از آثار «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ»

شادروان دکتر غلامحسین یوسفی بر گلستان (ص ۲۳۱) هم ملاحظه می‌شود - در اینجا مصدر ساده «زدن» به معنای برابری کردن به کار رفته است و سعدی «زدن» را به همین معنا باز هم به کار برده است:

* «در این صورت که منم با پیل دمان بزَنَم و با شیرِ ژیان پنجه درافکنم».

* «بازم نَفَسِ فرورود از هولِ اهلِ فضل با کفِ موسوی چه زَنَدِ سحرِ سامری؟!».

گفتنی است که: در لغت‌نامه‌ی دهخدا نیز خوانشی مانند خوانشِ اُدیبِ مصطفوی را مبنای استخراج لغت از این بیت قرار داده و فعل جمله را «چنگ زدن» تلقی کرده‌اند: در مدخل «چنگ زدن» همین بیتِ گلستانِ سعدی را شاهد معنای مجازی «درآویختن و پیکارکردن» از برای این مصدر شمرده‌اند. در مدخل «چنگ» هم ذیل «رویین چنگ» همین بیتِ گلستان را با ضبط «زید» (به جای «زَند») آورده و «زند» را در حاشیه به عنوان نسخه‌بدل یاد کرده و در پی این نسخه بدل نوشته‌اند: «در این صورت فعل چنگ زدن است.».

۴۶. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع به بمبئی - (ص ۵۳)، بیت این‌گونه آمده است:

گویِ رگ جان می‌گسلد نغمه سازش ناخوش‌تر از آوازه مرگ آوازش!]

۴۷. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ خرمشاهی، ص ۷۲.

۴۸. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۵۹):

همراه اگر شتاب کند همراه تو نیست دل در کسی مبند که دل‌بسته تو نیست

۴۹. در تصحیح زنده‌یاد فروغی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۹۵):

همراه اگر شتاب کند در سفر تو بیست دل در کسی مبند که دل‌بسته تو نیست

۵۰. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۷۶):

یا معشر الخُلان قولوا للمغابی لست تدری ما بقلب الموجعی

۵۱. در أصل: «معانی» - که خود نویسنده یک دم پیش از این عدولش را از آن اعلام کرد.

۵۲. مراد از «مُدْرَج» بودن، این است که بخشی از کلمه مصراع اول بیت در مصراع دوم بیاید. در اینجا «للمعافی» دو پاره می‌شود و «للمعا» در پایان مصراع نخست و «فی» در آغاز مصراع دوم بیت قرار می‌گیرد. سنج: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ خرمشاهی، ص ۱۲۸.

۵۳. عَجَب این است که خود اُدیبِ مصطفوی در ضبط و کتابتِ گلستان در همین کَلِّیَاتِ سَعْدِیِ شوریده (گلستان، ص ۵۲)، «مُدْرَج» بودن بیت را مراعات نکرده است. غلط دیگری نیز، هم در این مقدمه و هم در متن گلستان، در ضبط این بیت هست و آن ضبط «الموجع» به ریخت «الموجعی» است. درست است که کسره عین در خواندن اِشباع می‌شود، ولی در نوشتن همان «الموجع» (سنج: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ خرمشاهی، ص ۱۲۸) باید نوشت.

۵۴. همچنین است در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق.، ص ۷۵.

۵۵. سنج: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ خرمشاهی، ص ۱۲۶.

۵۶. چُنین است در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق.، ص ۷۶.
۵۷. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ خرمشاهی، ص ۱۲۷ (با ضَبِطِ «در زمی»، به جای «بر زمین»، یا «بر زمی»، در بیتِ نخست).
۵۸. کذا فی الأصل! قدما در بابِ «چه» و «چو» در کتابت بسیار مسامحه کرده‌اند، و این‌گونه مسامحه شواهد و نظایر فراوان دارد.
۵۹. ضَبِطِ مُخْتَارِ مَرْحُومِ فَرْوَعِی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۲۰۶) همان «چه خاست» است و نسخه بدلِ «رواست» را نیز گزارش کرده‌اند.
۶۰. در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۱۰۵):
- چو بر آستان ملک سر نهاد ستایش‌کنان دست بر سر نهاد
۶۱. ضَبِطِ مَرْحُومِ فَرْوَعِی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۲۱۵) این است:
- چو بر آستان ملک سر نهاد نیایش‌کنان دست بر بر نهاد
۶۲. چُنین است در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق.، ص ۱۱۶.
۶۳. ضَبِطِ مَرْحُومِ فَرْوَعِی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۲۳۸) این است:
- به تربت سپردندش از تاجگاه نه جای نشستن بد آماجگاه
۶۴. در أصل: «آفرین»؛ ولی به‌جای «آفرین» باید «آفرید» باشد تا عُدول از آن به «آفرین» معنایی داشته باشد. در غیر این صورت، عُدول از «آفرین» به «آفرین» یعنی چه؟!
۶۵. چُنین است در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۲۴۴) و غزل‌های سَعْدِیِ یوسُفِی (ص ۳).
۶۶. در نسخه بدل‌های غزل‌های سَعْدِیِ یوسُفِی (ص ۳۵۱) ضَبِطِ «آفرین» - به‌جای «آفرید» - دیده نمی‌شود.
۶۷. ضَبِطِ غَزَلِ مَوْرِدِ گُفْتِگُو، در کَلِّیَاتِ سَعْدِیِ شُورِیْدِه (ص ۲۳۳) از این قرار است:
- | | |
|------------------------------|--------------------------|
| «ای نفس خرم باد صبا | از بر یار آمده‌ای مرحبا |
| قافله شب چه شنیدی ز صبح | مرغ سلیمان چه خبر از سبا |
| بر سر خشمست هنوز آن حریف | یا سخنی می‌رود اندر صفا |
| از در صلح آمده‌ای یا خلاف | با قدم خوف روم یا رجا |
| بار دگر گر به سر کوی دوست | بگذری ای پیک نسیم صبا |
| گو رمقی بیش نمائد از ضعیف | چند کند صورت بی‌جان بقا |
| با همه دل‌داری و پیمان و عهد | خوب نکردی که نکردی وفا |
| لیکن اگر دور وصالی بود | صلح فراموش کند ماجرا |
| تا بگریبان نرسد دست مرگ | دست ز دامن نکنیمت رها |
| دوست نباشد به حقیقت که او | دوست فراموش کند در بلا |
| خستگی اندر طلب راحت‌ست | درد کشیدن به امید دوا |

۱۵۲ ● روایت «فَصِيحُ الْمُلْكِ» از آثار «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ»

سر نتوانم که برآرم چو چنگ و ر چو دلم پوست بدرَد قفا
هر سحر از عشق دمی می‌زنم روز دگر می‌شنوم بر ملا
قصه دردم همه عالم گرفت در تو نگیرد سخن آشنا
گر برسد ناله سعدی به کوه کوه بنالد به زبان صدا»

(تأکیدها از ماست).

ضبط غزل در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع در بمبئی - (ص ۲۴۵)، با این ضبط، چهار تفاوت عمده دارد: یکی، «قفا» به جای «صفا».

دیگر، «طلبش» به جای «طلب».

سه‌دیگر، «زبان و صدا» به جای «زبان صدا».

و چهارم، نبود بیت «با همه دل‌داری و پیمان و عهد...».

از برای ضبط طابعان امروزی و نسخه بدل‌های نسخ کهن، نگر: غزل‌های سعدی، چ یوسفی، ص ۹۴ و ۴۳۴؛ و کلیات سعدی، چ خرمشاهی، ص ۳۵۹ و ۳۶۰؛ و: غزلیات سعدی، چ برگ‌نیسی، ۶۲/۱.

۶۸. چنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق؛ ص ۲۴۷.

۶۹. ضبط مرحوم فروغی (کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۴۱۹) نیز همین است.

۷۰. چنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق.، ص ۲۴۸. ضبط مختار مرحوم فروغی (کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۸۵) و استاد خرمشاهی (کلیات سعدی، ص ۷۲۲) و زنده‌یاد برگ‌نیسی (غزلیات سعدی، ۱۲۲/۱) و شادروان دکتر یوسفی (غزل‌های سعدی، ص ۹۹) نیز همین است.

۷۱. موافق است با ضبط چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۲۷۰).

۷۲. در اصل: «ین». در افسست آقای محسن رمضانی «این» ضبط شده است. آیا خودشان درست گردانیده‌اند؟

۷۳. ضبط شادروان فروغی (کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۹۲) این است:

گنه نبود و عبادت نبود و بر سر خلق نیشته بود که این ناجی‌ست و آن مأخوذ

۷۴. در سنت شعری و شعرشناختی که شوریده شیرازی بدان تعلق داشت، توجه به تفاوت دال و ذال و مراعات قاعده دال و ذال پارسی در قافیه، بسیاری جدی بود؛ و این جدیت موضوع در سروده‌های خود شوریده بازتابی گسترده یافته است. در چکامه‌ای به آغازه:

مساعداست به یک شهر هان دو عید سعید ورود خیل قوام و نزول موکب عید

گوید:

... مطیع سلک کلام منست نظم کمال غلام طبع رشیق منست شعر رشید

اگرچه قافیه دال نیست درخور ذال به ناگزیر مرا طبع زورمند کشید

(کلیات دیوان شوریده شیرازی، ۲۴۵/۱ - ۲۴۷).

در چکامه‌ای به آغازۀ:

ز ری نک مرا به پارس، یکی ارمغان رسید که آن ارمغان مرا به دیر مُغان کشید

گوید:

... بدین نظم و نثر ژرف هرآنکس که دید گفت
مرا سجع دال و ذال نباشد پسندیده لیک
که بیخ بیخ ازین فصیح، که دهنده ازین وحید
رهی را چو فرض گشت نیازست از آن رهید

(همان، ۲۵۳/۱ و ۲۵۴)

نیز در خُرده‌گیری بر شعری از «مرآت‌السُّلطان» که در آن «رسید» و «نوید» و «عید» قافیه ساخته است،
گوید:

... یکی از جمله عیوب سخنش نک حاضر دال و ذالیست که بیچاره بدان مُقتفی است

(همان، ۴۴/۱)

۷۵. در أصل: «طاوسی».

۷۶. چُنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ هـ.ق.، ص ۲۹۸.

۷۷. در أصل: «طاوس».

۷۸. ضبط مرحوم فروغی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۵۴۱) و شادروان دکتر یوسفی (غزلهای سعدی، ص ۱۰۹) و استاد خرمشاهی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی ص ۴۸۹) این است:

گفتم چو طاووسی مگر، عضوی ز عضوی خوب‌تر می‌بینم چون نیشکر، شیرینی از سر تا قدم

شادروان استاد کاظم برگ‌نژیسی همان ضبط فروغی را (در: غزلیات سعدی، ۴۰۱/۲) آورده و در حاشیه نوشته است: «مصراع اول در دو چاپ فروغی و یغمایی به همین صورت است و روایت جالبی نیست، اما روایت دیگری هم ذکر نشده است.» پیداست که مرحوم برگ‌نژیسی از ضبط پیشنهادی ویراست‌شوریده آگاهی نداشته است. در نسخه بدل‌های غزل‌های سعدی دکتر یوسفی (ص ۴۴۹) نیز تنها دگرسانی «گفتم که» و «گفتم چو» دیده می‌شود.

۷۹. مرحوم فروغی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، ص ۶۴۰) و شادروان یوسفی (غزل‌های سعدی، ص ۱۱۳) چُنین ضبط کرده‌اند:

بر خوان تو این شکر که می‌بینم بی‌فایده‌ای مگس که می‌رانی

هر دو «بی‌فایده است» را نیز به عنوان نسخه بدل گزارش کرده‌اند.

۸۰. چُنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ هـ.ق.، ص ۳۳۲؛ با این تفاوت که به جای «لمتخذ» در متن، «لمنجزم» دارد و بالای آن «لمتخذ ح ل» نوشته است.

۸۱. ضبط مرحوم فروغی این است: «طوبی لطلابه تعسا لتارکه» (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۷۸۱).

۸۲. سنج: القاموس المَحیط فیروزآبادی، ذیل «ترک» / ط. مؤسسه الحلبی، ۲۹۶/۳.

۱۵۴ ● روایت «فَصِيحُ الْمُلْكِ» از آثار «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ»

۸۳. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۳۴۵):

در چمن سرو چمان‌ست و صنوبر خاموش که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند

۸۴. زنده‌یاد فروغی (در: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۵۰۰) چنین ضبط کرده است:

در چمن سرو ستادست و صنوبر خاموش که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند

از برای «ستادست»، «چمان‌ست» را به عنوان نسخه بدل آورده است و از برای مصراع دوم این دو نسخه بدل را: «که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند» و «بنمایی بچمند».

ضبط شادروان دکتر یوسفی (در: غزل‌های سعدی، ص ۲۲۱) و مرحوم استاد حبیب یغمایی (در: غزلیات سعدی، ص ۴۲۵) این است:

در چمن سرو چمان است و صنوبر خاموش که اگر قامت زیبا بنمایی بچمند

شادروان استاد برگ‌نیزی (در: غزلیات سعدی، ۱/۵۷۲) از همان ضبط فروغی پیروی کرده است.

۸۵. چنین است در: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق.، ص ۳۵۶.

۸۶. روانشاد فروغی نیز همین ضبط را اختیار کرده است. نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۵۷۱.

زنده‌نام دکتر یوسفی هم که البته این غزل را از طَبِیَّاتِ شَیْخِ قَلَمِ دَادِه است (نگر: غزل‌های سعدی، چ یوسفی، ص ۷۸ و ۷۹)، همین ضبط را اختیار کرده.

۸۷. در أصل: «فرمانی». در افسس آقایی محسنِ رَمْضَانِی هم چنین است (و دستکاری نشده).

۸۸. زنده‌یاد فروغی (در: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۶۳۹) و شادروان دکتر یوسفی (در: غزل‌های سعدی، ص ۱۴۷) چنین ضبط کرده‌اند:

دریغا عهد آسانی که مقدارش ندانستم ندانی قدر وصل‌الآ که درمانی به هجرانی

۸۹. چنین است در أصل؛ و اطمینان می‌توان داشت که ادیب مصطفوی سهو کرده و ضبط صحیح «چو باز» را به جای ضبط غلط «چنان» که در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۳۸۴) آمده نشانیده است و با این سهو، موضع انتقاد خود را - که از جمله «باز و چشم دوختن» باشد - مخدوش گردانیده.

۹۰. در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۳۸۴):

غیرت سلطان جمالت چنان چشم من از هر دو جهان دوخته

۹۱. ضبط مختار مرحوم فروغی (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۵۹۳) و زنده‌یاد دکتر یوسفی (غزل‌های سعدی، ص ۲۴۳) همین است. استطراداً گفتنی است: تعبیر «هرکه جهان» (به معنای: هرکه در جهان است، همه مردم جهان) نیز از تعابیر پُرکاربرد سخن سعدیست که به واسطه بدفهمی پسینیان مبهم می‌نموده و به «هر دو جهان» بدلش ساخته‌اند؛ و خوشبختانه در ویراست شوریده همان ضبط صحیح اختیار گردیده

است. سعدی در جای‌های دیگر می‌فرماید:

ز هرچه هست گزیرست و ناگزیر از دوست به قول هرکه جهان، مهر برگیر از دوست

(غزلیات سعدی، چ برگ‌نیزی، ۱/۲۷۲)

و:

جز به دیدارِ توأم دیده نمی‌باشد باز گویی از مَهرِ تو با هر که جهانم کینی است
(همان، همان چ، ۳۳۸/۱)

و:

چون مرا عشقِ تو از هرچه جهان باز استند چه غم از سَرزَنشِ هرکه جهانم باشد؟
(همان، همان چ، ۴۷۲/۱)

و:

عشقِ رویِ تو حرامست مگر سعدی را که به سودایِ تو از هرکه جهان باز آمد
(همان، همان چ، ۵۰۶/۱)

و:

آن دم که خَبرِ بودم ازو تا تو نگویی کز خویشتن و هرکه جهانم خَبری بود
(همان، همان چ، ۶۰۶/۱)

و:

هرکه سودایِ تو دارد چه غم از هرکه جهانم؟ نگرانِ تو چه اندیشه و بیم از دگرانش؟
(همان، همان چ، ۷۶۰/۱)

و:

ای قدرِ بلندِ آسمان پیش تو خُرد! گویِ ظفر از هرکه جهان خواهی بُرد
(کلیاتِ سعدی، چ خرمشاهی، ص ۷۷۵)

۹۲. چُنین است در أصل «بگشاده» به باء. در چاپِ سنگی ۱۳۰۹ هـ.ق. (ص ۳۹۴):

ملک آزادیت چو ممکن نیست شهربندِ حواسِ نگشاده

و علی‌الظاهر نظرِ انتقادیِ ادیبِ مصطفوی به ضبطِ همین چاپ است، لیک به جای «نگشاده» ی این چاپ، «بگشاده» نوشته.

۹۳. چُنین است در أصل به نون «نگشاده». عَجَب این که در متنِ کلیاتِ سعدی ی شوریده (غزلیاتِ قدیم، ص ۳۹۵)، خودِ ادیبِ مصطفوی، «بگشاده» (به باء) نوشته است.

ضبطِ مرحومِ فروغی (در: کلیاتِ سعدی، چ امیرکبیر، ص ۸۰۳) این است:

ملک آزادیت چو ممکن نیست شهربندِ هواست بگشاده

شادروان دکتر یوسفی که این سرودهٔ سعدی را در بدایع آورده است (نگر: غزل‌هایِ سعدی، ص ۲۸۸) چُنین ضبط کرده:

ملک آزادگیت ممکن نیست شهربندِ حواسِ نگشاده

۱۵۶ ● روایت «فَصِيحُ الْمُلْكِ» از آثار «أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِينَ»

۹۴. كذا في الأصل. در متن کَلَيَاتِ سَعْدِي شوريده (صاحبيّه، ص ۳۹۶) نيز «اي» نوشته شده است. ضبط مرحوم فروغی (در: کَلَيَاتِ سَعْدِي، چ أميرکبير، ص ۸۳۳)، «اين» است؛ و عَلِي الظَّاهِر همين مناسبتر باشد.
۹۵. اين ضبط موافق است با: چاپ سنگي ۱۳۰۹ هـ. ق. ص ۳۹۶؛ با اين تفاوت که در آنجا به جاي «اي»، «اين» آمده است.
۹۶. مرحوم فروغی، «اين شهريار عادل و سالار سروران» ضبط کرده است. نگر: کَلَيَاتِ سَعْدِي، چ أميرکبير، ص ۸۳۳.
۹۷. چنين است در: چاپ سنگي ۱۳۰۹ هـ. ق.، ص ۴۰۷.
۹۸. ضبط مرحوم فروغی (در: کَلَيَاتِ سَعْدِي، چ أميرکبير، ص ۸۳۶). اين است: چيست دانی سر دينداری و دانشمندی آن روا دار که گر بر تو رود بيسندی و چنان که دیده می شود در مصراع دوم که مورد گفتگوست، با همان ضبط مورد انتقاد اديب مصطفوی همسوست.
۹۹. موافق است با ضبط چاپ سنگي ۱۳۰۹ هـ. ق.، ص ۴۲۲.
۱۰۰. ضبط متن کَلَيَاتِ سَعْدِي شوريده (رباعيات، ص ۴۲۴) نيز همين است؛ ليک درست نمی نمايد؛ و درست عَلِي الظَّاهِر اين است:
- اي ساقی ازان دور وفا جامی ده وَر رشک بردِ حَسود، گو: جا می ده
- در شماری از چاپ های جديد کَلَيَاتِ سَعْدِي (چ مصفاً، ص ۷۶۹؛ و: چ أميرکبير، ص ۶۷۹؛ و: چ خرمشاهی، ص ۶۲۳؛ و: چ أنوری، ص ۷۳۲) همين ضبط دیده می شود؛ فقط فاصله کلمات و حروف در حروفنگاری مراعات نشده و به جاي «جا می ده»، «جامی ده» چاپ شده است. در چاپ آقای کمال اجتماعي جندقی (ص ۷۹۲) و نيز در چاپ قدیانی (ص ۱۴۵۱) ضبط و صورت کلمات صحيح درج گردیده است.
۱۰۱. ضبط مختار مرحوم فروغی نيز همين است. نگر: کَلَيَاتِ سَعْدِي، چ أميرکبير، ص ۸۵۷.
۱۰۲. در أصل: «وان».
۱۰۳. چنين است در چاپ سنگي ۱۳۰۹ هـ. ق. (ص ۴۲۸).
۱۰۴. «رُحْلَوْفَه» واژه ای است تازی و به معنای جاي سَراشيبي که کودکان برای لغزیدن و سُرخوردن برمی گزینند، و بر بعضی بازی های اطفال نيز اطلاق شده. مقصود اديب مصطفوی، إجمالاً اين است که: اگر لغزشی از قلم من سرزده باشد... (إلخ).
۱۰۵. أُغْلُوْطَه: سخن مغلوط، کلام نادرست.
۱۰۶. چنين است در أصل.
۱۰۷. در أصل: «مگرّم»!

۱۰۸. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۷۱۸.
۱۰۹. از کسانی که پیش از این در راستای مقایسه میان نسخه کَلِّیَاتِ سَعْدِیِ شوریده با نسخه‌ای دیگر اهتمام کرده‌اند، یکی، زنده‌یاد محمدحسین رُکن‌زاده آدمیت است.
- مرحوم رُکن‌زاده آدمیت، در دانشمندان و سُخَسْرَایانِ فِارَس (۱۲۲/۳-۱۵۱)، منتخباتی از اشعارِ شیخ را بر پایه دو چاپِ شوریده و فروغی با ذکرِ اختلافات آورده و گاه به داوری در بابِ دگرسانی‌ها و ترجیحِ ضبَطِ یکی بر دیگری نیز پرداخته است. مراجعه به دگرسانی‌هایی که آن مرحوم گزارش می‌کند و داوری‌های او از برای دوستدارانِ اینگونه مباحث مغتنم خواهد بود؛ لیک باید به یاد داشته باشند که عَلَی الظَّاهِر گزارشِ آقای رُکن‌زاده از دگرسانیها دقیق نبوده از سهو و خطا مُبَرَّأ نیست.
۱۱۰. البته برخی از خُرده‌گیری‌ها بر تصحیحِ مرحوم فروغی نیز هست که به کلی بی‌وجه است، یا دست‌کم با مقتضای قواعد علمی نقد و تصحیح متن در نمی‌سازد و تنها به خوشایند این و آن مُسْتَنَد می‌تواند شد.
- شادروان حبیبِ یغمایی که در کارِ تصحیحِ کَلِّیَاتِ سَعْدِی دستیار و همکارِ فروغی بود، در اواخرِ حیاتِ خویش در صددِ پاسخگویی به پاره‌ای از خُرده‌گیری‌ها که از این دست می‌دانست، دست یازید (نگر: خاطراتِ حبیبِ یغمایی، به کوششِ ایرج افشار، صص ۱۳۱-۱۳۷). با این همه، خُرده‌های متعددی جُنْ آنچه مرحوم یغمایی بدان پرداخته است، برجاست که به جای خود شایانِ بررسیِ دوباره و دفاع می‌نماید.
۱۱۱. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۴۳۲ (غ ۵۵)؛ و: چ خرمشاهی، ص ۳۸۰.
۱۱۲. سنج: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ کمالِ اجتماعیِ جندقی، ص بیست و یک.
۱۱۳. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۴۴۹ (غ ۱۰۲)؛ و: چ خرمشاهی، ص ۳۹۷.
۱۱۴. نگر: نشرِ دانش، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۲.
۱۱۵. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۶۲۸ (غ ۵۸۴)؛ و: چ خرمشاهی، ص ۵۷۵.
۱۱۶. نشرِ دانش، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۶.
۱۱۷. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۷۴۳؛ و: چ خرمشاهی، ص ۶۸۵.
۱۱۸. سنج: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ کمالِ اجتماعیِ جندقی، ص بیست و یک.
۱۱۹. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۷۴۴؛ و: چ خرمشاهی، ص ۶۸۶.
۱۲۰. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ کمالِ اجتماعیِ جندقی، ص بیست و یک.
۱۲۱. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۷۹۵؛ و: چ خرمشاهی، ص ۷۳۲.
۱۲۲. نگر: نشرِ دانش، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۷.
۱۲۳. شگفت است که استاد خرمشاهی که مباشرِ طبعِ امیرکبیر بوده‌اند، در آنجا حاشیه‌ای متمایز از حواشی خودِ مرحوم فروغی افزوده و نوشته‌اند: «البته عبارت درست است» (کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۷۹۵، هامش)؛ ولی در تصحیح و چاپِ خودشان (ص ۷۳۲) باز همان «عبادت» نادرست را در متن نگاه داشته و «عبارت» را به مثابتِ نسخه بدل در حاشیه آورده‌اند.

۱۲۴. این مهم نیست که سعدی به واقع در دیارِ مغرب بوده و چُنین معلّمی دیده باشد یا - آنسان که بسیاری گفته‌اند - اینها برآیندِ تخیلاتِ این ادیبِ نازک‌خیال در شمار آید. آنچه مهم است، حلاوتِ قصّه اوست که هیچ سفرنامه‌نویسِ مغربِ دیده مشرقِ درنور دیده‌ای بدین دلکشی و زیبایی برای ما حکایت نمی‌کند.

۱۲۵. نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۱۵۵.

۱۲۶. سایه به سایه، ص ۲۸. نیز نگر: همان، ص ۲۹ - هامش - و ۳۶.

۱۲۷. نگر: گلستان، چ یوسفی، ص ۱۵۶.

۱۲۸. سنج: همان، ص ۶۷۲.

۱۲۹. از برای معنای «کم آزار» عباراتِ فرهنگ‌هایِ ناظم‌الأطبّاء و مُعین و دهخدا شایان مراجعه است.

۱۳۰. در لغت‌نامه‌ی دهخدا (ذیل: «کم: کم آزار و کم آزاری») شواهدِ متعدّدی از فردوسی و فرّخی و ناصرخسرو و سنایی و سوزنی و ابن‌یمین و نظامی و سعدی و حافظ و کلیله و دمنه و سندبادنامه و... از برای این معنا آمده است؛ و از جمله همین بیتِ مَحَلِّ گفنگویِ ما از گلستان نیز - با ضبطِ «کم آزار» - موردِ استشهاد واقع گردیده است.

۱۳۱. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۹۲. ضبطِ مرحومِ یوسفی نیز (گلستان، ص ۱۰۳) در موضعِ موردِ استشهاد ما - که صدرِ عبارت است - موافقِ ضبطِ فروغی است.

۱۳۲. نگر: چون من در این دیار، صص ۱۲۳-۱۳۴ (مقاله نگارنده، زیر عنوان «واژه فقیه و یکی از معانی آن در نگارشهای تازی و پارسی»).

۱۳۳. نگر: همان، صص ۱۲۳-۱۲۸.

۱۳۴. هم‌چنین است در چاپِ سنکی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع در بمبئی -، صص ۵۷ و ۵۸. از برای نمونه‌هایِ دست‌خورده و غرابت‌زدائی‌شده دیگری از آن صورتِ اَصیل، نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ مصفّاً، ص ۵۷؛ و: فرائِدُ الأَدَبِ، گرگانی، ط. بنیادِ موقوفاتِ افشار، ص ۱۶۵.

۱۳۵. کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۱۴۵؛ و: گلستان، چ یوسفی، ص ۱۴۷ (با افزایشِ یک «و» پس از «شکسته»).

۱۳۶. تا آنجا که من دیده و بررسیده‌ام، از شارحانِ اخیر، آقایِ دکتر خلیلِ خطیبِ رهبر (در: گلستان، چ صفی‌علیشاه، ص ۴۰۰) به این تعبیر ژرف‌نگریسته و نوشته‌اند: «سحرگاهی: سحرگاهان، مرگب از سحرگاه + ی پسوندِ توقیتِ معادلِ آن، یعنی در سحرگاه». البته فضلِ تقدّمِ سودی بسنوی راست که در شرحِ گلستان (چ: ۱، ص ۷۴۷) ایضاح و تنبیه کرده بود: «سحرگاهی: وقتِ سحر».

۱۳۷. چنان که امروز نیز در تداولِ عامّه مردم این یاءِ توقیت هست و مثلاً می‌گویند:

صبحی فریدون را دیدم؛ همین شبی ذکرِ خیرِ شما بود؛ عصری با فریده قرار دارم.

- و از این صبحی و شبی و عصری و مانند آن معنای «صبح» و «شب‌هنگام» و «عصر» و ... را ایراده کنند.
۱۳۸. چه، سخن از آن است که همان شبِ واقعه شاه را خبر کردند و شاه نیز بالطبع همان سحر بر بالین قاضی حاضر شده و شمع ایستاده و شاهد نشسته و ... و ... را دیده؛ نه اینکه آسوده‌خیالانه در یک سحر نامعین که با شب واقعه نسبتی ندارد، تصادفاً به خانه قاضی سر زده باشد!
۱۳۹. نمونه را، نیز نگر: چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. - مطبوع در بمبئی -، ص ۷۷. همچون سنج: تذکره دلگشا، ص ۱۰۳.
۱۴۰. جای تعجب است که آقای کمال اجتماعی جندقی هم با آن که شالوده طبع خود را از کلیات سعدی (چ: ۲، تهران: سخن، ۱۳۸۰ ه.ش.) بر تصحیح مرحوم فروغی نهاده‌اند، گویا به واسطه درنیافتن معنای یاء توقیت و اصالت آن، از ضبط فروغی عدول کرده، و در چاپ خود (ص ۹۷)، «سحرگاه» ضبط نموده‌اند.
۱۴۱. ضبط فروغی همین است. سنج: کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۹۲.
۱۴۲. عجب است که در لغت‌نامه‌ی دهخدا، مدخل «خشم‌کردن» را تنها با یک شاهد که همین بیت سعدی باشد (آن هم شبیه ضبط مسطور در کلیات سعدی‌ی شوریده‌ها)، تألیف کرده‌اند.
۱۴۳. کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۷۹۸؛ و: چ خرمشاهی، ص ۷۳۵.
۱۴۴. نگر: جهان‌کتاب، س ۱۲، ش ۹-۱۱ (پیاپی: ۲۲۴-۲۲۶)، ص ۳۴؛ و: نشر دانش، س ۲۳، ش ۱، ص ۴۷.
- نیز سنج: غزلیات سعدی، چ برگ‌نیسی، ۹۴۶/۲.
۱۴۵. نیز سنج: گلستان، چ گلشیری، ص ۱۴۸، هامش.
۱۴۶. این غلط، بعینه، در چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. (ص ۸۲) آمده است و علی‌الظاهر از آنجا به ویراست شوریده سرایت کرده و «تصحیح» نشده است.
۱۴۷. مقالات ادبی، هُمائی، ۸۳/۱.
۱۴۸. کلیات سعدی، چ امیرکبیر، ص ۵۳۹ (غ ۳۴۷) و ص ۵۸۷ (غ ۴۷۴).
۱۴۹. پیش از این در همین پی‌نوشت‌ها از چاپ مزبور یاد کردیم و بارها بدان رجاع نمودیم.
۱۵۰. ص ۴۴۳ و ۴۴۴ از چاپ سنگی یادشده.
۱۵۱. زنده‌نام دکتر مهدی بیانی در احوال و آثار خوشنویسان (۵۷۳/۲ و ۵۷۴) درباره این «فضل‌الله شیرازی»‌ی خوشنویس نوشته است: «برادر میرزا علی‌نقی خوشنویس معروف و پسر میرزا یوسف مذهب‌باشی است. ابتدا به خط شکسته نستعلیق رغبت داشت، ولی بعدها به نستعلیق متمایل شد. در آثار عجم آمده است که در سنین جوانی به سال ۱۳۱۰ در شیراز درگذشت. فرصت شیرازی ماده تاریخ وفات وی را چنین یافته است: جاودانه باد او در سایه فضل اله.
- از خطوط وی دیده‌ام: یک نسخه لوائح جامی، در کتابخانه مرحوم حاج سید نصرالله تقوی، به قلم نیم دودانگ خوش، که چنین تمام می‌شود: برحسب فرمایش... محمدصادق خان... بتحریر و تسوید این اوراق

پرداخت، العبد... فضل الله ابن المرحوم المغفور، میرزا محمد یوسف المذهب طاب ثراه، فی شهر جمادی الاولی، سنه ۱۳۰۵.

و نیز یک نسخه کَلِّیَاتِ سَعْدِی به خط وی به چاپ سنگی رسیده است. جلب نظر می‌کند که: برادر این فضل الله شریف، میرزا علی نقی است، و پدر میرزا محمود مصطفوی هم علی نقی است. آیا این همان علی نقی است؟ و به عبارت دیگر آیا فضل الله شریف همانا عمّ مَتَوَقَّایِ میرزا محمود اَدِیبِ مصطفوی است؟! این پرسش خامی است که در خاطر خلجان می‌کند و پاسخگویی بدان و حکم به اتحاد یا عدم اتحاد «علی نقی» های مزبور، در صلاحیت کسانی است که در تراجم اعلام اقلیم پارس تخصصی دارند. به نقد با پرسشی که دوست دانشور فرزانه‌ام، استاد حجّه الاسلام والمسلمین شیخ محمد برکت شیرازی - دامت برکاته -، به خواستاری اینجانب از بعضی منسوبین خاندان مصطفوی کرد، چیزی مُسَلَّم و معلوم نگردید. امید است پیگیری فاضلان فارس در این باره روشنگری کند.

۱۵۲. میان نسخه چاپ سنگی ۱۳۰۹ ه.ق. و چاپ اَدِیبِ مصطفوی یک فرق عمده نیز هست و آن اینکه در چاپ ۱۳۰۹ ه.ق. پس از مفردات سعدی، کتاب المطایبات و رساله خبیثات و مضحکات (صص ۴۲۹-۴۴۳) آمده است، ولی در چاپ اَدِیبِ مصطفوی، یعنی همان کَلِّیَاتِ سَعْدِیِ شوریده، اثری از این دو کتاب دیده نمی‌شود و خاتمه‌ای به قلم خود اَدِیبِ مصطفوی در یادکرد طبع و طابع کتاب (ص ۴۳۲) آمده است (که البته در افسست آقای محسن رضانی این خاتمه را - گویا زائد پنداشته و - فرونداخته‌اند!). پس مانا که اَدِیبِ مصطفوی را باید پیشرو مرحوم فروغی که چاپ این هزلیات را «شایسته ندانست» (نگر: کَلِّیَاتِ سَعْدِی، چ امیرکبیر، ص ۶۹۹) و طریقه او مورد متابعت بیشترین ناشران سپسین آثار سعدی قرار گرفت، قلم دهیم. راست است که اگر همه آثار خوب و بد و زیبا و زشت یک سخنور، در کنار هم دیده نشود، حقیقت ابعاد گوناگون حیات و شخصیت او، انسان که بوده است، جلوه‌گر نمی‌شود و همانسان که حذف برخی قطعات تاریخ اموات و... در حافظ به سعی سایه به کمال آن تحقیق لطمه زده است (سنج: سایه به سایه، نجیب مایل هروی، ص ۱۸ و ۱۹، هامش)، حذف هزلیات سعدی نیز به مثابت فروپوشاندن گوشه‌ای از شخصیت اوست. لیک رکاکت و زندگی آن هزلیات چندان است که دل بر مخالفت آنچه مرحوم فروغی و أمثال او تشخیص کردند، رضا نمی‌دهد؛ و البته محققان تاریخ ادبیات و همانندان ایشان خود این جنبه شخصیت شیخ را بر پایه همان دستنویست‌های قدیم و چاپ‌های سنگی و حروفی حاوی آن هزلیات بخواهند رسید؛ و رخنه‌ای در بنای «تحقیق» نخواهد افتاد!

منابع:

۱. آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی)، تهران: انتشارات زوآر، ج ۲.
۲. افشار، ایرج (۱۳۸۷). دفتر تاریخ (مجموعه اسناد و منابع تاریخی)، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ج ۳.

۳. ایرج میرزا (۱۳۵۳). تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او و دیوان، به اهتمام محمدجعفر محبوب، تهران: نشر اندیشه.
۴. برهان، محمدحسین بن خلف، (۱۳۶۱). برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر، ج ۵.
۵. بسمل شیرازی، علی‌اکبر بن علی (۱۳۷۱). تذکره دلگشا، به تصحیح و تحشیة منصور رستگارفسائی، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
۶. بیانی، مهدی (۱۳۶۳). احوال و آثار خوشنویسان (با نمونه‌هایی از خطوط خوش)، تهران: علمی، ج ۴ (در ۲ مجلد).
۷. چون من در این دیار (جشن‌نامه استاد دکتر رضا انزابی‌نژاد) (۱۳۸۹). به کوشش محمدرضا راشد محصل، محمدجعفر یاقی، سلمان ساکت، با همکاری: قطب علمی فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان دانشگاه فردوسی مشهد، تهران: سخن.
۸. داور شیرازی، محمد مفید بن محمد نبی (۱۳۷۱). تذکره مرآت الفصاحه، با تصحیح و تکمیل و افزوده‌های محمود طاووسی، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
۹. دیوان بیگی، احمد (۱۳۶۴-۱۳۶۶). حدیقه الشعراء، در شرح حال و آثار شاعران و عارفان...، به تصحیح و تحشیة عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات زرین، ج ۳.
۱۰. رکن‌زاده آدمیت، محمدحسین (۱۳۳۷-۱۳۴۰). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، تهران: کتابفروشی اسلامیة؛ کتابفروشی خیام، ج ۳.
۱۱. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۰۹ ق.). کلیات سعدی شیرازی [چاپ سنگی]، به خط فضل‌الله شریف شیرازی، بمبئی: مطبع الناصری.
۱۲. _____ (۱۳۴۸). گلستان، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعی‌شاه.
۱۳. _____ (۱۳۶۱). غزلیات سعدی، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۴. _____ (۱۳۶۱). کلیات أفصح المتکلمین سعدی شیرازی، به کوشش محسن رمضانی، تهران: پدیده.
۱۵. _____ (۱۳۶۳). کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۱۶. _____ (۱۳۶۸). غزلیات سعدی (بر اساس چاپ‌های شادروانان محمدعلی فروغی [و] حبیب یغمایی)، مقابله و إعراب‌گذاری و تصحیح و توضیح واژه‌ها و اصطلاحات و معنای ابیات و ترجمه شعرهای عربی کاظم برگ‌نیسی، تهران: شرکت انتشاراتی فکر روز، ج ۲.

۱۷. _____ (۱۳۸۰). *کَلِمَاتِ سَعْدِي*، بر اساس چاپ محمدعلی فروغی و مقابله با چند نسخه معتبر دیگر تصحیح و مقدمه و تعلیقات از کمال اجتماعی جندقی، تهران: انتشارات سخن.
۱۸. _____ (۱۳۸۲). *کَلِمَاتِ سَعْدِي*، تصحیح متن و شرح لغات و ترجمه اشعار عربی حسین استادولی، بهاءالدین اسکندری ارسنجانی، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی.
۱۹. _____ (۱۳۸۳). *کَلِمَاتِ سَعْدِي*، تدقیق در متن و مقدمه از حسن انوری، تهران: نشر قطره.
۲۰. _____ (۱۳۸۳). *متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی (گلستان و بوستان و...)*، از روی نسخه تصحیح شده انجمن ادب فارس و یک نسخه خطی معتبر و قدیمی منحصر)، به کوشش مظاهر مصفا، تهران: روزنه.
۲۱. _____ (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، به اهتمام پرویز اتابکی و دستیاری رفعت صفی‌نیا نایینی، تهران: انتشارات سخن.
۲۲. _____ (۱۳۸۶). *کَلِمَاتِ سَعْدِي*، بر اساس تصحیح و طبع شادروان محمدعلی فروغی و مقابله با دو نسخه معتبر دیگر به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، تهران: انتشارات دوستان.
۲۳. _____ (۱۳۸۶). *گلستان سعدی* (از روی نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی)، ویرایش: هوشنگ گلشیری، تهران: انتشارات ققنوس.
۲۴. _____ (۱۳۸۷). *گلستان سعدی*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۲۵. _____ (۱۳۸۸). *کَلِمَاتِ دِيوانِ سَعْدِي*، تصحیح فصیح‌الملک شوریده، به خط میرزا محمود ادیب مصطفوی، شیراز: انتشارات ادیب مصطفوی.
۲۶. سودی، محمد (۱۳۴۹). *شرح سودی بر گلستان سعدی*، مترجمان حیدر خوش‌طینت، زین‌العابدین چاوشی، علی‌اکبر کاظمی، تهران: کتابفروشی تهران.
۲۷. شوریده شیرازی، محمدتقی (۱۳۸۸). *کَلِمَاتِ دِيوانِ شوریده شیرازی*، به خط و شرح و تحشیه حسن فصیحی شیرازی، به اهتمام خسرو فصیحی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مکیل، ج ۱.
۲۸. عتبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۸۲). *ترجمه تاریخ پیمینی*، از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۹. فرصت شیرازی، محمد نصیر بن جعفر (۱۳۶۲). *آثار العجم*، تهران: فرهنگسرا.
۳۰. _____ (۱۳۷۵). *تذکره شعرای دارالعلم شیراز (بخشی از دریای کبیر)*، تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

۳۱. فسایی، حسن بن حسن (۱۳۶۷). *فارسنامه ناصری*، تصحیح و تحشیه منصور رستگارفسائی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ج ۲.
۳۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (بی تا). *القاموس المحیط*، به اهتمام نصراله‌هورینی، القاهرة: مؤسسه الحلبي و شرکاء للنشر و التوزيع، ج ۴.
۳۳. قریب، عبدالعظیم (۱۳۸۷). *فرائد الآداب*، به کوشش ناصر رحیمی و محمدرسول دریاگشت، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
۳۴. قزوینی، محمد (۱۳۶۳). *مقالات قزوینی*، گردآورنده ع. جربزه‌دار، تهران: انتشارات اساطیر، ج ۴.
۳۵. کلیله و دمنه (۱۳۸۱). *ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۳۶. مایل هروی، نجیب (۱۳۷۸). *سایه به سایه* (دفتر مقاله‌ها و رساله‌ها)، تهران: نشر گفتار.
۳۷. *مجله جهان کتاب*، س ۱۲، ش ۹-۱۱ (پیاپی: ۲۲۴-۲۲۶)، دی - اسفند ۱۳۸۶.
۳۸. *مجله ارمنان*، س ۷، ش ۶ و ۷، مهر و آبان ۱۳۰۵.
۳۹. *مجله نشر دانش*، س ۲۳، ش ۱ (پیاپی: ۱۱۶)، مهر و آبان ۱۳۸۸.
۴۰. *مجله یادگار* (مجله ماهانه ادبی و علمی و تاریخی)، س ۵، ش ۳، آبان ۱۳۲۷ / ذی‌الحجه ۱۳۶۷ و محرم ۱۳۶۸ ه.ق.
۴۱. *مُصاحِبِ نائینی*، محمدعلی (۱۳۷۶). *تذکره مدینه‌الأدب*، چاپ عکسی از روی نسخه به خط مؤلف، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ج ۳.
۴۲. معصومی، رضا (۱۳۶۶). *هفت شهر عشق: شامل هفت دیوان کامل...*، تهران: کتابفروشی حافظ.
۴۳. مهران، رحمه‌الله (۱۳۴۸). *بزرگان شیراز*، تهران: انجمن آثار ملی.
۴۴. میر، محمدتقی (۱۳۶۸). *بزرگان نامی پارس*، شیراز: دانشگاه شیراز، ج ۲.
۴۵. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۷). *هفت پیکر*، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
۴۶. همایی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). *مقالات ادبی*، تهران: مؤسسه نشر هما، ج ۱.
۴۷. یغمایی، حبیب (۱۳۷۲). *خاطرات حبیب یغمایی*، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات طلایه.